



## در حاشیه خاطرات: درباره دکتر علی شریعتی در دانشگاه مشهد - فردوسی

پدیدآورنده (ها) : متینی، جلال  
ادبیات و زبانها :: نشریه ایران‌شناسی :: تابستان 1373، سال ششم - شماره 2  
از 377 تا 426  
آدرس ثابت : <https://www.noormags.ir/view/fa/articlepage/370575>

دانلود شده توسط : احسان رضانی  
تاریخ دانلود : 11/05/1400

مرکز تحقیقات کامپیوتری علوم اسلامی (نور) جهت ارائه مجلات عرضه شده در پایگاه، مجوز لازم را از صاحبان مجلات، دریافت نموده است. بر این اساس همه حقوق مادی برآمده از ورود اطلاعات مقالات، مجلات و تألیفات موجود در پایگاه، متعلق به "مرکز نور" می باشد. بنابر این، هرگونه نشر و عرضه مقالات در قالب نوشتار و تصویر به صورت کاغذی و مانند آن، یا به صورت دیجیتالی که حاصل و بر گرفته از این پایگاه باشد، نیازمند کسب مجوز لازم، از صاحبان مجلات و مرکز تحقیقات کامپیوتری علوم اسلامی (نور) می باشد و تخلف از آن موجب پیگرد قانونی است. به منظور کسب اطلاعات بیشتر به صفحه [فوانین و مقررات](#) استفاده از پایگاه مجلات تخصصی نور مراجعه فرمائید.



در حاشیه

# خاطرات

جلال متینی

درباره

«دکتر علی شریعتی در دانشگاه مشهد (فردوسی)»

مقدمه

پس از چاپ «خاطرات» مربوط به «دکتر علی شریعتی در دانشگاه مشهد (فردوسی)» در ایران‌شناسی (سال ۵، ش ۴، ص ۸۳۵-۸۹۹) افراد متعددی تلفنی از اروپا و امریکا نگارش مقاله‌هایی مستند از آن‌گونه را مورد تأیید قرار داده‌اند، و از این که ضمن آن «خاطرات» اطلاعات دست اولی درباره یکی از افراد سرشناس دوره معاصر - که مطلقاً از آن بیخبر بوده‌اند - در اختیارشان قرار داده شده است، اظهار خوشوقتی می‌کردند. برخی از ایشان در گفتگوی تلفنی پیشنهادی هم ارائه می‌دادند و یا در مورد بخشی از آن نوشته توضیحی می‌خواستند و یا به قسمتی از آن نوشته معترض بودند. عموم این افراد مایل نبودند که از ایشان در مجله نامی برده شود، گرچه با عنوان کردن پیشنهاد یا پرسش خود در مجله مخالفتی نداشتند. چند تن هم درباره موضوع مورد بحث به ایران‌شناسی نامه نوشته و موافقت کرده‌اند که نامه ایشان با ذکر نامشان در مجله چاپ شود. به علاوه پس از چاپ آن «خاطرات»، برخی از استاد عادی و خیلی محرمانه سازمان اطلاعات و امنیت کشور درباره دکتر شریعتی در تهران منتشر گردیده است که بررسی دقیق آنها نقاط تاریک یا نیمه تاریک فعالیتهای وی را تا حد قابل توجهی روشن

\* در این مقاله از ذکر کلمات جناب، آقا و خانم بیش از نام زندگان، که عمرشان دراز باد، و الفاظ مرحوم، روانشاد، و زنده باد پیش از اسم درگذشتگان، که خداوند آنان را غریق رحمت خود گرداناد، خودداری شده است و نیز برای تمام افرادی که نامشان در این نوشته ذکر گردیده، ضمیمه و فعل مفرد آمده است نه جمع.

می‌سازد.

اما پیش از آن که به بررسی این استاد، و ذکر چند توضیح درباره مطالب چاپ شده در «خاطرات» خود پردازم و نامه‌های خوانندگان و پیشنهادها و پرسشها و اعتراضهای تلفنی را نقل کنم، ذکر این موضوع را لازم می‌دانم که به نظر بنده هیچ نوشته‌ای نمی‌تواند از تمام جهات کامل باشد،\* آن هم درباره شخصی مثل دکتر علی شریعتی که تا تمام اسناد و مدارک محرمانه و غیرمحرمانه مربوط به وی منتشر نگردد، و دوستان و آشنایان و معاشران و هم‌مشرانش نیز تا وقت باقی‌ست از پس پرده بیرون نیایند و گفتنیها را بر زبان قلم نیاورند، اطلاعات ما درباره او بسیار ناقص است، و به همین سبب بود که نوشته بودم هرکسی چیزی درباره دکتر شریعتی می‌داند باید بنویسد. اما متأسفانه ما در شرایطی هستیم که مریدان و دوستان شریعتی حتی تاب شنیدن یک سخن فزکتر از گُل را درباره او ندارند، چنان که دشمنانش هم در تمام وجود وی یک نقطه روشن نمی‌بینند. گرفتاری ما این است که معتقدان به وجود چهره‌های سفید سفید یا سیاه سیاه در بین درس‌خواندگانمان و فارغ‌التحصیلان دارالعلمهای اروپا و امریکاست نه فقط حوزه‌های علمیه — بسیارند. ای‌تآن به این امر توجه ندارند که چهره‌هایی از آن دوگونه را تنها می‌توان در مثل افلاطونی سراغ کرد نه در جهان ما. این درس‌خواندگان ما نیز به مانند مؤمنین در ادیان و مذاهب مختلف، یا کسی را بد مطلق و کافر و ملعون و مهدورالدم می‌دانند، و یا وجودش را خیر محض و جامع تمام محاسن. بدیهی‌ست که با چنین پنداری به سراغ تحقیق و پژوهش به معنی حقیقی آن نمی‌توان رفت. اگر قرار باشد شخص، پیش از آن که به بررسی و مطالعه اسناد و مدارک موضوع مورد تحقیق پردازد، فی‌المثل تصمیم خود را دائر بر محکومیت یا تبرئه شخص مورد نظر گرفته باشد و از مدارک عرضه شده آنچه را که باب طبع خود می‌بیند با خیال پردازی و شاخ و برگ دادن به آن مطرح سازد و بقیه را به اصطلاح عامیانه «زیر سیلی در کند»، به این کار در عرف پژوهشگران مطلقاً «تحقیق علمی» نمی‌گویند. چنان که قریب پنجاه سال عده قابل توجهی از کورس‌خواندگان ما در پای علم حزب توده ایران چه سینه‌ها که نزدند و از جمله

\* چنان که در «خاطرات» مورد بحث چند جمله باید به شرح زیر اصلاح شود: ص ۸۲۶، ص ۲۱: شاید اغراق نباشد اگر؛ ص ۸۱۲، ص ۱۶ و ۱۷: که این زوج به زودی برای تدریس؛ ص ۸۶۰، ص ۱۹: با یک کشش گرم‌اش می‌کرد و از یک غوره سردی؛ ص ۸۶۲، ص ۱۶ و ۱۷: متوجه بیات مختاری.

از آقایان عبدالله هادی (کانادا) و جهانگیر شمس‌آوری (سانفرانسیسکو) و اشکان آویشن (سوئد) که به ترتیب مورد اول و سوم و چهارم را به بنده یادآوری فرمودند بسیارمگزارم.

برای دادن نفت به روسها و تجزیه آذربایجان و کردستان از ایران چه کارها که نکردند. ما خوب به یاد داریم که ایشان به جز آنچه حزب کمونیست شوروی - مع الواسطه - به آنها دیکته می کرد، حرف هیچ کسی را نمی پذیرفتند و هیچ نوشته ای را به جز مطبوعات حزبی نمی خواندند، و خود را «روشنفکر» و اهل تحقیق و تتبع هم قلمداد می کردند! و هر کس سخنی مخالف پسند ایشان می گفت یا می نوشت، او را، بی استثناء، خائن و نوکر امپریالیست و امثال آن می خواندند. همین درس خواندگان ما بودند که از جمله استالین را عالم ترین عالمان جهان در تمام علوم می خواندند در حالی که می دانستند دوران «بحرالعلوم» و «جامع علوم معقول و منقول» شدن سپری گردیده است. با چنین برداشتی در هر زمینه کار محقق البته به جایی نمی رسد. چه «پژوهشگر»! چون کرم ابریشم آن قدر به دور خود تار می تند که سرانجام در درون تارهای خودبافته خفه می گردد، و البته خود کرده را هم دیگر تدبیری نیست.

توضیح این مطلب را از این جهت لازم دانستم که روشن سازم دکتر علی شریعی انسان بود و معلم بود و معلم ساده ای هم نبود که خلاصه پرونده اش در یکی دو صفحه بگنجد. او هم مثل من و شما از خیل کروبیان و فرشتگان و معصومان نبود (و اگر کسی به جز این معتقد است مرا با وی کاری نیست)، آدمیزاده ای بود که در زندگی نقاط روشن و مثبتی وجود داشت و به یقین نقاط تیره و تار هم، و این کار محققان بی غرض و مرض است که با حوصله و صرف وقت، همه اسناد و مدارک مربوط به او را بیطرفانه با نظر تیزبین خود از نظر بگذرانند و به یکی دو کتاب و دو سه نقل قول موافق یا مخالف و چند خاطره یا در هوا از وی بسنده نکنند، و آن گاه دست به قلم ببرند، و با وجود این باز هم گمان نکنند که «حرف آخر» را می زنند. امید نگارنده این سطور آن است اینک که شانزده سال از درگذشت شریعی می گذرد، محققان جوان، با حوصله در این راه ناهموار پر دست انداز گام بردارند و از دکتر علی شریعی و با دیگر کسانی که از آنان به عنوان «مراد» خود یاد می کنند، فی المثل شیخ ابوسعید ابی الخیر دیگری نسازند که مریدانش با گذشت دو نسل در حق او می گفتند که شیخ را سالها با ازدهایی دوستی بود، و یک بار همین ازدها نیز به پیشواز شیخ ما آمد و در برابر شیخ در خاک می غلتید و شیخ او را گفت: «رنجت رسید، بازگرد» و او هم البته بازگشت! و یا چون شیخ به رقص برخاست و جمع او را موافقت کردند، یکی از منکران شیخ دید که درختان و کوهها و بناها نیز در موافقت شیخ رقص می کنند. در حالی که همین شیخ ابوسعید معتقد بود «این چنین چیزها را بس قیمتی نیست. مرد، آن بود که در میان خلق بنشیند و برخیزد و

بخسبند و بخورد و در میان بازار در میان خلق ستد و داد کند و با خلق پیامیزد و یک لحظه به دل، از خدای غافل نباشد.»\* چه می‌توان کرد، وقتی ذهن اسطوره پسند عامه مردم و یا «روشنفکران» ما در پی آن است که مراد و رهبرشان وجودی خارق‌العاده و مافوق انسان باشد چنان که اگر مرادشان بایزید بسطامی‌ست، باید بر روی آب راه برود و سجاده بر آب بگسترده و جامه و سجاده‌اش اندکی هم تر نشود، و یا بر شیر سوار شود و مار افعی را تازیانه خود کند! و یا — چرا راه دور برویم — در دوران خود ما چهره مراد را در ماه ببینند، و یا تازی از محاسن وی را بین دو ورق معین از قرآن مجید چاپ شده در سال فلان بیابند! (از یاد نبریم که معتقدان به این دو موضوع اخیر درس‌خوانندگان و فرنگ‌دیدگان ما بودند، و عامیان مدرسه نرفته هموطن ما فقط سخنان این «روشنفکران» را تکرار می‌کردند). آیا در آغاز قرن پانزدهم هجری قمری و سالهای آخرین قرن بیستم میلادی ما باید به عنوان «تحقیق» چون پیروان ابوسعیدها و بایزیدها و... عمل کنیم؟ بی‌تردید جواب همه فرهیختگان حقیقی این است که: نه.

پس از این مقدمه، اکنون بحث خود را درباره دکتر علی شریعتی در چهار بخش زیرین دنبال می‌کنیم: ۱ - اسناد ساواک درباره دکتر شریعتی؛ ۲ - چند توضیح درباره «خاطرات»؛ ۳ - نامه‌های خوانندگان مجله؛ ۴ - پیشنهادها، پرسشها و اعتراضهای تلفنی.

مرکز تحقیقات کامپیوتر علوم اسلامی

### اسناد ساواک درباره دکتر شریعتی

پس از چاپ «خاطرات» مورد بحث، گزارشی در چهل صفحه (که صفحه چهارم آن مفقود است) به خط دکتر شریعتی، همراه اسناد عادی و خیلی محرمانه دیگری مربوط به وی به دست نگارنده این سطور رسید که بر اطلاعات ما درباره وی بسیار می‌افزاید. وی این گزارش را که حاوی موضوعهای بسیار مهمی است با عنوان «شناسنامه یک زندگی» در مردادماه ۱۳۴۷ به سازمان اطلاعات و امنیت خراسان تسلیم کرده است. اهمیت موضوع در آن است که در این گزارش مطالبی آمده است که با آنچه درباره دکتر شریعتی شنیده و خوانده بودیم و یا با آنچه از خود وی شنیده بودیم کاملاً متفاوت است. از سوی دیگر تذکر این موضوع نیز لازم است که شریعتی این گزارش را در زمانی که به تدریس در دانشکده ادبیات مشهد مشغول بوده، نوشته است، نه در ایامی که فی‌الثل

\* محمد بن سوره، اسرار التوحید فی مقامات الشیخ ابی سعید، مقدمه و تصحیح و تعلیقات دکتر محمدرضا شفیعی

کدکسی، مؤسسه انتشارات آگاه، تهران، ۱۳۶۹، در دو جلد، بخش اول، به ترتیب ص ۱۵۰، ۱۸۳، ۲۲۸، ۱۹۹.

زندانی بوده و یا زیر شکنجه. چه به نظر بنده، استناد به هرگونه نوشته یا مصاحبه رادیویی یا تلویزیونی زندانیان صد در صد خطاست، مگر این که اسناد معتبری صحت و اصالت هر یک از آن نوشته‌ها یا مصاحبه‌ها را تأیید کند. از سوی دیگر از سوابق امر چنین برمی آید که نه ساواک شریعتی را مجبور به نگارش این گزارش کرده، و نه حتی به وی پیشنهاد نوشتن آن را کرده بوده است. در ضمن برای آن که خوانندگان را دقیقاً در جریان چگونگی چاپ و نشر این اسناد محرمانه قرار بدهم باید بگویم شخصی که به نشر این اسناد دست یازیده از معتقدان سرسخت «ولایت فقیه» و «اسلام ناب محمدی» و آیت‌الله خمینی، و مخالف سرسخت هرگونه تجدد و نوآوری است و بدین جهت همه کسانی را که از دوران پیش از مشروطیت تا کنون به گونه‌ای به تقلید از اروپا معتقد و از جمله به جدایی دین از حکومت یا اسلام بدون روحانیت و آخوند و امثال آن معتقد بوده‌اند سخت به چوب بسته، و به همین دلیل هم هست که در کتاب خود به سراغ دکتر شریعتی رفته است. پس نه کار وی قربه‌الی‌الله بوده است، و نه به منظور دفاع از شخص دکتر شریعتی. به علاوه به قطع و یقین می‌توان اظهار داشت که وی تمام اسناد مربوط به دکتر شریعتی و دیگران را نیز در این کتاب منتشر ناساخته است.\* با وجود این، همان طوری که اسناد منتشر شده از سوی وزارت خارجه انگلیس یا امریکا، درباره دکتر محمد مصدق و ملی شدن نفت، را تنها بدین دلیل که از سوی مخالفان مصدق و سیاست وی منتشر گردیده است مطلقاً رد نمی‌کنیم، و محققان آنها را مورد بررسی دقیق قرار می‌دهند، و در ضمن البته کم و کاستیهای آنها را هم برمی‌شمارند، اسناد ساواک مربوط به دکتر شریعتی را نیز نمی‌توان نادیده گرفت، بلکه آنها را باید بسیار مغتنم شمرد ولی با وسواس مورد بررسی قرار داد.

بر اساس اسناد منتشر شده ساواک سابقه امر برمی‌گردد به سال ۱۳۴۷ که یک دانشجوی بازداشت شده به ساواک خراسان اظهار داشته بوده است دانشجویان بازداشتی فعالیت کمونیستی دارند و به توسط فلان دانشجو با دکتر شریعتی در ارتباطند. اما با آن که دانشجویان بازداشتی در ساواک این موضوع را تکذیب می‌کنند، ساواک شریعتی را احضار و با او نیز مصاحبه‌ای می‌کند و آن‌گاه دکتر شریعتی، خلاصه مطالبی را که شفاهی - لابد به رئیس ساواک خراسان گفته بوده است - در این گزارش به روی کاغذ می‌آورد و به ساواک تسلیم می‌نماید.

\* درباره مؤلف و کتاب او به یادداشتی که در پایان این نوشته آمده است مراجعه فرمایید.

ظاهراً تماس دکتر شریعتی با سرتیپ بهرامی رئیس ساواک خراسان و مقامهای سازمان اطلاعات و امنیت کشور در تهران، در این مرحله از زندگیش (زیرا قبلاً نیز در سالهای ۱۳۳۶ و ۱۳۴۳ با ساواک سر و کار داشته است)، لااقل از تاریخ این مصاحبه (۴۷/۵/۷) شروع می‌گردد و تا پانزده ماه (۴۸/۸/۱۷) ادامه می‌یابد و سرانجام ساواک با شرایطی رسماً به وی اجازه می‌دهد در دانشگاهها و حسینیه ارشاد سخنرانی کند. در همین جا باید بگویم اگر دکتر شریعتی در همین نخستین جلسه، در جواب ساواک می‌گفت فعالیت کمونیستی ندارد همان‌طوری که دانشجویان نیز گفته بودند، به یقین به خانه خود برگشته بود و به سر کار خود رفته بود. البته ساواک از دور و نزدیک، تا مدتی او را زیر نظر می‌گرفت تا اطمینان حاصل کند که شریعتی آن‌کاره نیست. ولی شریعتی ظاهراً از احضار به ساواک استفاده کرده و در این چهل صفحه سوابق علمی پدر و اجداد و شخص خود، و آراء و عقاید خویش را در گذشته و حال به رخ ساواک کشیده است تا ساواکیان وی را دست کم نگیرند، در ضمن او در همین گزارش اعتراف می‌کند که کارهای چشمگیری در سالهای اخیر در مملکت انجام شده است، و او که جامعه‌شناس و مورخ است و مخالف کمونیسم و روحانیت سنتی، می‌تواند مرجع خدمتی در مملکت قرار گیرد.

پس از خواندن این گزارش و دیگر اسناد ساواک مربوط به دکتر شریعتی این پرسشها به ذهن خواننده می‌رسد:

آیا دکتر شریعتی با تسلیم این گزارش، و نیز تماسهای مکرر اختیاری با ساواک خراسان و تهران قصد فریب ساواک را داشته و به اصطلاح دیگر به «خدعه» متوسل شده بوده است؟

آیا به ادعای برخی از طرفدارانش، در برابر ساواک «تقیه» می‌کرده است؟ البته در این صورت باید دید یک مسلمان در چه شرایطی می‌تواند به «تقیه» دست بزند و به‌طور کلی «خدعه» و «تقیه» در «تشیع علوی» دکتر شریعتی، نه «تشیع صفوی»، محلی از اعراب دارد یا نه؟

آیا شریعتی در این کار، از ماکیاوول (۱۴۶۹-۱۵۲۷ م.) ایتالیایی پیروی کرده که گفته است: در امور سیاسی باید تنها رسیدن به هدف را در نظر گرفت و رعایت اصول اخلاقی در این مورد ضرورتی ندارد؟

و یا این که ساواک در به خدمت گرفتن دکتر شریعتی مرتکب اشتباهی بزرگ و جبران‌ناپذیر گردیده است، با این گمان که شریعتی دارای چنان قدرتی است که از عهده

همة روحانیون سنتی و طرفداران آنها و گروههای چپ برخواهد آمد، در حالی که در عمل معلوم شد ارزیابیها و پیش بینیهای آنان کاملاً نادرست بوده است؟

اینک به نخستین نامه ساواک خراسان به شماره ۳۶۸۲/هـ ۱ مورخ ۴۷/۵/۷، به پیوست یک جلد دفتر در چهل برگ، به تیمسار ریاست سازمان اطلاعات و امنیت کشور (اداره کل سوم ۳۱۲) توجه فرمایید:

عطف به ۴۷/۴/۴-۳۱۲/۳۳۸۹۴ علی اکبر مغمومی دانشجوی دانشکده ادبیات دانشگاه در بازجویی خود ضمن اعتراف به فعالیت کمونیستی دانشجویان بازداشتی اظهار داشته بود که دانشجویان موصوف به وسیله مصدق رشتی دانشجوی دانشکده ادبیات با دکتر علی شریعتی ارتباط دارند. در بازجویی از مصدق رشتی، مشارالیه این موضوع را تکذیب و سایر متهمین نیز منکر فعالیتهای مضره دکتر شریعتی بودند. مع هذا نامبرده به ساواک احضار و در مصاحبه ای که با وی گردید با صراحت گفتار مشروحاً فعالیتهای گذشته خود و سیاستهای وقت را تشریح و عوامل و علل این طرز تفکر را توضیح داد که کاملاً قابل ملاحظه و درخور بررسی و بهره برداری است. لذا اظهارات وی کتباً اخذ و به پیوست تقدیم و استنباط می گردد این فرد اگر خوب هدایت و رهبری شود عنصر مفیدی برای مملکت خواهد بود. رئیس سازمان اطلاعات و امنیت خراسان - سرتیپ بهرامی (ص ۶۶۵).

ساواک خراسان موضوع بهره برداری از شریعتی را چند بار دیگر نیز با ساواک تهران در میان گذاشته و در این باب اصرار ورزیده است، از جمله در نامه ۲۹۳۶/هـ ۱ - ۴۸/۲/۲۱. ساواک خراسان در این نامه نخست در جواب نامه ۳۱۲/۹۹۶-۴۸/۲/۱۸ اداره کل سوم ساواک تهران نوشته است

قبل از وصول امریه به نامبرده تذکر داده شد که هر نوع دعوت سخنرانی را قبل از کسب دستور از ساواک نپذیرد.

آن گاه شریعتی پس از اعلام این نظر به ساواک خراسان گفته است دانشگاه تهران و حسینیه ارشاد و انجمن اسلامی دانشجویان نیز برای سخنرانی از او دعوت کرده اند، اما در صورت موافقت ساواک سخنرانی خواهد کرد. سپس سرتیپ بهرامی در همان نامه نظر مساعد خود را درباره شریعتی بار دیگر به این شرح اظهار داشته است:

شماره ۲۸  
صفحه ۱۵۲

شماره ۱۳۹۸۲  
تاریخ ۱۳۷۱/۶/۲  
پوست ۳۰۰۰ ریال

شماره ۱۳۹۸۲  
تاریخ ۱۳۷۱/۶/۲  
پوست ۳۰۰۰ ریال

شماره ۱۳۹۸۲  
تاریخ ۱۳۷۱/۶/۲  
پوست ۳۰۰۰ ریال

شماره ۱۳۹۸۲  
تاریخ ۱۳۷۱/۶/۲  
پوست ۳۰۰۰ ریال

درباره علی شریعتی، فرزندان، محمد تقی

مطلب به ۱۳۹۸۲/۲۳۱۲-۱۷/۹/۹

علی اکبر شمس و دانشجویان دانشگاه ادبیات دانشگاه در بازجویی خود ضمن اعتراف به فعالیت کمونیستی دانشجویان بازداشتی اظهار داشته بود که دانشجویان موصوف بوسیله مهدی رشتی دانشجویان دانشگاه ادبیات با دکتر علی شریعتی ارتباط دارند در بازجویی از مهدی رشتی مشارالیه این موضوع وانگهی سایر متهمین نیز منکر فعالیتها نشود و دکتر شریعتی بودند مفسد آنها بود و ساواک احضار و معاینه ای که با او کردید با صراحت گشتار مشروحاً فعالیتهای گذشته خود و وسایطهای وقت را تشریح و مراسل و ظل این نظریات توضح داد که کاملاً قابل ملاحظه بود و خود بدین وسیله سرداری است لذا اظهارات وی کتباً اخذ و به هیئت تقدیم و احتیاط میگردد این فرد اگر خوب هدایت و رهبری شود ضرر مفیدی برای سلامت خواهد بود.

رئیس سازمان اطلاعات و امنیت خراسان

تاریخ ۱۳۷۱/۶/۲  
شماره ۱۳۹۸۲

۱۳۹۸۲

۱- این فرد در گذشته با دکتر شریعتی در ارتباط بوده و در بازجویی خود اعتراف کرده است که در گذشته با او در ارتباط بوده است.  
۲- در بازجویی خود اعتراف کرده است که در گذشته با او در ارتباط بوده است.  
۳- در بازجویی خود اعتراف کرده است که در گذشته با او در ارتباط بوده است.

۱۳۷۱/۹/۹

۱۳۷۱-۱۱۲

۱- «شناسنامه یک زندگانی» نوشته دکتر شریعتی در یک جلد دفتر ۴۰ صفحه‌ای، به همراه این نامه ساواک خراسان، به ساواک تهران فرستاده شده است.

به طوری که مکرراً به استحضار رسیده وجود دکتر شریعتی برای عامل بیگانه و عناصر افراطی مفید است برای ساواک و مملکت مفیدتر خواهد بود مشروط بر این که خوب اداره شود. این شخص دانشمند است روحانیون افراطی را قبول ندارد و چپ‌ها روی این شخص حساب نمی‌کنند. ساواک خراسان معتقد است محدودیت برای دکتر شریعتی موجب می‌شود که نسبت به دستگاه و مملکت بی‌اعتقاد گردد و چون طرفداران زیاد دارد نتیجه مطلوبی نخواهد داشت ولی اگر با برنامه و طرحی منظم اداره شود با افکار نوی که دارد می‌تواند مؤثر واقع شود. مقرر فرمایند درباره قبول یا عدم قبول دعوت دانشگاه تهران را ابلاغ فرمایند. سرتیپ بهرامی.

ساواک خراسان در نامه ۲۹۲۷/هـ ۱ مورخ ۴۸/۲/۲۰ خود خطاب به اداره کل سوم سازمان امنیت نیز می‌نویسد که شریعتی اظهار می‌دارد گمان من این بود که دعوت دانشگاهها از من با موافقت ساواک بوده است و چون در دو جبهه آخوندها و چپ‌ها مشغول مبارزه هستم ساواک خواسته است از این سخنرانیهای علمی بهره‌برداری نماید. از طرفی به یاد دارم که در سخنرانی دانشگاه ملی

آقای دکتر پویان به من گفتند از طرف ساواک دستور داده شده شما سخنرانی نکنید ولی اجازه ندهید دانشجویان سؤال کنند. من هم به همین نحو عمل نمودم... به هر حال من مطیع دستگاه هستم و مؤمن به کشور و آمادگی خدمتگزاری دارم. استفاده یا عدم استفاده از من بسته به نظر مقامات عالی است... با عرض مراتب فوق به نظر این سازمان ساواک باید از فکر و روشن بینی این شخص در جهت منویات خود حداکثر استفاده را بنماید و به وی که مرد دانشمند و مطلعی ست میدان فعالیت بیشتر بدهد و در خفا وی را راهنمایی کند. رئیس سازمان اطلاعات و امنیت خراسان - سرتیپ بهرامی (۷۰۷).

ساواک خراسان در نامه ۴۱۳۵/هـ ۱ مورخ ۴۸/۴/۱۶ خطاب به اداره کل سوم سازمان امنیت کشور می‌نویسد:

عطف به ۳۱۲/۱۹۷۰-۴۸/۴/۳ با دکتر شریعتی ملاقات نامبرده بعد از ابلاغ این که تا دستور ثانوی در هیچ یک از مجامع نباید سخنرانی کند تا کنون به تهران نرفته است. مشارالیه اظهار می‌دارد دکتر نزاقی رئیس مؤسسه علوم اجتماعی دانشگاه تهران به وی خصوصی نامه داده است که هر

موقع به تهران آمدی ترتیب ملاقات تو را با تیمسار مقدم خواهم داد. دکتر شریعتی در موقع برگزاری کنکور دانشگاه به تهران دعوت شده و بنا به اظهار خودش حداقل ده مرداد در تهران خواهد بود و با تیمسار مقدم به وسیله دکتر فراقی ملاقات خواهد کرد...

وی اظهار می‌دارد که اکنون احساس می‌شود دستگاه برخلاف گذشته سعی دارد که جامعه و به‌خصوص نخب روشنفکر و دانشگاهی را از حالت خفقان و جمود فکری خارج و با تشخیص نقاط ضعف و خلأ فکری به طریق اصولی آنان را رهبری کند کما این که به امر شاهنشاه آریامهر آقای دکتر باهری اکنون در وزارت دربار تقریباً مؤسسه‌ای به‌وجود آورده که افراد صاحب قلم و صاحب‌نظر از تمام نقاط کشور خواسته است در زمینه ارزیابی - فلکلورهای محلی - زبان - آداب - رسوم بالاخره ادبیات تحقیق و مدارکی جمع‌آوری کند... به طوری که دکتر باهری شخصاً اظهار نموده امر اعلیحضرت چنین شرف صدور یافته که این تشکیلات باید جدا از سایر دستگاههای دولتی... انجام وظیفه کند... در تلوگفتار و مجموعه سخنان وی چنین استنباط می‌شود که او در صورتی که به عامل ساواک بودن معروف نشود و ضمناً محدودیتی نباشد حاضر به اجرای نظرات فوق خواهد بود. از طرف رئیس سازمان اطلاعات و امنیت خراسان - بهرامی (۷۰۸-۷۰۹).

از سوی دیگر در پایان گزارش خیلی محرمانه مورخ ۴۸/۴/۲۲ از بخش ۳۱۲ ساواک تهران درباره علی شریعتی مزینانی زیر عنوان «منظور - عرض وضعیت و کسب دستور در مورد مصاحبه با نامبرده بالا» نظریه گزارش دهنده را به شرح زیر می‌خوانیم:

با عرض مراتب فوق و با توجه به این که در مصاحبه‌هایی که با نامبرده بالا به عمل آمده حسن نیت نشان داده و ضمن اعتراف به فعالیت‌های گذشته خود و تجزیه و تحلیل وضع کنونی کشور سیاست فعلی دولت را مورد تأیید قرار داده، لذا چنین به نظر می‌رسد چنانچه وی به نحو مقتضی راهنمایی گردد می‌توان از وجود این شخص که دارای معلومات و طرفداران قابل توجهی می‌باشد بهره‌برداری نمود. مستدعی است در صورت تصویب اجازه فرمایند هنگامی که مشارالیه به تهران آمد به این اداره کل احضار و با او در این زمینه مذاکره شود. موکول به اوامر عالی است.

و در زیر این گزارش نوشته شده است: «موافقت می‌شود ۴/۲۴» (۷۱۰-۷۱۲).

ساواک خراسان در نامه شماره ۵۹۱۵/هـ ۱ مورخ ۲۱/۶/۴۸ خود عطف به نامه ۳۳۹۲/۳-۴۸/۶/۳ اداره کل سوم ساواک تهران از شریعتی چنین نقل قول می کند:

در بدو ورود به تهران صلاح در این دیدم که وسیله آقای یدالله قرایی که از زمان تحصیلی با هم آشنا بودیم با ساواک تماس بگیریم و قرار شد آقای قرایی از تیمسار مقدم برای شرفیابی وقت بگیرد. چند روزی از طرف ایشان خبری نشد بالاچاره به دکتر نراقی مراجعه کردم دکتر نراقی گفتند تیمسار مقدم نسبت به شما کمال حسن نیت را دارند و من از جانب ایشان می گویم که شما مجاز هستید در مجالس و سخنرانیها شرکت کنید. برای تأیید نظر تیمسار هم اکنون چنانچه مایل باشید می توانید در یک سخنرانی شرکت کنید ... بالاخره به اداره مراجعه و با آقای حسن زاده (آقای عطاریور) اول ملاقات کردم پس از چند دقیقه آقای ثابتی تشریف آوردند حدود چهار ساعت بحث و تبادل نظر داشتیم و در خاتمه به من دستور داده شد که نظریات و برنامه و هدفهای فعلی و آینده خود را بنویسم و تقدیم کنم و چون در مشهد کار داشتم نتوانستم اجرای دستور کنم و اکنون آنچه به نظر رسیده و جزء اعتقاد و ایمان من است نوشته ام و تقدیم می کنم.

دکتر شریعتی ضمن تجلیل و تمجید زیاد از آقایانی که در تهران با وی ملاقات کرده اند اظهار نمود که برای من و امثالهم هیچ وقت این تصور نبود که انسان در سازمان امنیت در حضور اعضاء آن این قدر امنیت داشته باشد و بتواند واقعاً آنچه به آن معتقد است بیان کند باز هم مورد محبت واقع شود برخورد آقایان که همراه ادب، شخصیت و تسلط به مسائل کلی بود برای من مغتنم است، امیدوارم بتوانم برای وطنم آن هم با راهنمایی و همکاری چنین دستگاهی که واقعاً بی نظیر و خدمتگزار است خدمت کنم. فتوکپی نوشته وی به ضمیمه تقدیم می گردد. مقرر فرمایند نظریه درباره شرکت و یا عدم شرکت وی در مجالس سخنرانی اعلام فرمایند. رئیس سازمان اطلاعات و امنیت خراسان - بهرامی.

پی نوشت نامه چنین است:

پس از صدور نامه بیاورید نوشته های او را بخوانم. من معتقدم دستگاه ساواک از این فرد می تواند به خوبی استفاده کند زیرا دانشمند است و معتقد، ۶/۳۱ (۷۱۳-۷۱۴).

توضیح آن که دومین نامه شریعتی به شکل سه پرسش و پاسخ به ضمیمه این نامه به ساواک تهران فرستاده شده است (۱۸۹-۱۸۴).

در گزارش «خیلی محرمانه» بخش ۳۱۲ ساواک تهران (اداره کل سوم) مورخ ۴۷/۷/۸ «درباره علی شریعتی مزینانی استاد دانشگاه مشهد»، با عنوان «منظور - عرض وضعیت و کسب دستور در مورد نامبرده بالا» آمده است که:

... مشارالیه ضمن تشریح چگونگی فعالیت‌های گذشته خود و اشاره به اقدامات اصلاحی دستگاه در حال حاضر، سیاست فعلی دولت را مورد تأیید قرار داده و متذکر شده که تلاش‌های او نیز در جهت خدمت به جامعه و از بین بردن خرافات کهنه و قدیمی و افکار انحرافی مذهب و تجلی بخشیدن به اسلام با روش اصولی و صحیح می‌باشد و به وی توصیه شد که نظریات، برنامه و هدف‌های آینده خود را در این زمینه تهیه و به ساواک ارائه دهد. اینک مشارالیه چگونگی هدف و منظور خود را در ده صفحه پیوست به ساواک استان خراسان تسلیم که در آن با ذکری از فعالیت‌های خود به سود جیبه مذکور [جیبه ملی] به منظور مبارزه با عوامل حزب منحل‌توده و مطرح نمودن این که چرا نسبت به گذشته تغییر روش داده اضافه نموده است: «من نیستم که نسبت به گذشته فرق کرده‌ام بلکه این دولت و شرایط اجتماعی و سیاسی کشور است که نسبت به سابق فرق کرده و به جای این که بگویم من و بسیاری از افراد چون من به شعارهای سیاسی امروز رژیم حاکم ایران نزدیک شده‌ایم، بهتر است گفته شود که این رژیم سیاسی حاکمه ایران است که به افکار و آرمانها و شعارهای نسل ما نزدیک شده است...»

و در پایان همین گزارش در زیر عنوان «نظریه» آمده است:

با توجه به چگونگی اظهارات نامبرده بالا در مصاحبه‌های معموله و متن نوشته‌های تسلیمی مشارالیه به ساواک که طی آنها سیاست دولت را مورد تأیید قرار داده... در حال حاضر آمادگی خود را جهت مطرح نمودن افکار خود در زمینه مذهب و غیره با نظر موافق با دولت اعلام داشته لذا استنباط می‌شود چنانچه مشارالیه به نحو مقتضی راهنمایی گردد می‌توان از وجود او که دارای طرفداران زیادی نیز می‌باشد بهره‌برداری و به‌طور غیر محسوس مطالبی نیز در متن سخنرانیه‌های یادشده منظور نمود. مستدعی است در صورت

تصویب اجازه فرمایند با شرکت و سخنرانی وی در جلساتی که دعوت می‌شود با کنترل ضمنی مطالب سخنرانی وی موافقت و شرح لازم در این زمینه به منظور راهنمایی او به ساواک مربوطه اعلام گردد. موکول به اوامر عالی‌ست»

و در ذیل آن نوشته شده است: «طبق نظریه اقدام شود، ۷/۱۲» (۷۲۰-۷۲۳).

حداقل با این مقدمات است که مدیرکل اداره سوم ساواک تهران - طی نامه ۳۱۲/۴۳۱۶ مورخ ۴۸/۷/۱۵ خطاب به ریاست ساواک خراسان، با سخنرانیهای دکتر شریعتی به شروطی که در گزارش فوق آمده است موافقت می‌کند (۷۲۴)، و سرانجام در ۴۸/۸/۱۷، سپهبد نصیری نیز به اصطلاح «چراغ سبز» نهایی را درباره دکتر شریعتی بدین شرح به ریاست شهربانی کل کشور (اداره اطلاعات) می‌دهد:

درباره دکتر علی شریعتی مزینانی. عطف به ۲۲۰۱۷ - ۱۶ - ۶۵۷ - ۴۸/۸/۱۱ نامبرده بالا استاد دانشگاه مشهد می‌باشد و سخنرانی مشارالیه در حسینیه ارشاد از نظر ساواک بلامانع است. رئیس سازمان اطلاعات و امنیت کشور، سپهبد نصیری، ۴۸/۸/۱۷. (۷۲۵).

حدود سه ماه پس از اعلام این موافقت نهایی، و مقارن ایام برگزاری مراسم حج دکتر شریعتی نامه‌ای دوستانه و گرم، به خط خود، به رئیس ساواک خراسان نوشته است که حکایت از نزدیکی نویسنده به مخاطب نامه - یا تظاهر به این کار - می‌کند. حقیقت نیز این است که بر اساس اسناد منتشر شده، این شخص بهرامی رئیس ساواک خراسان بود که راه شریعتی را برای سخنرانی در دانشگاهها و مؤسسات آموزش عالی و حسینیه ارشاد هموار ساخت. اینک متن نامه:

دوست گرامی پس از عرض سلام قریب چندین هفته برای عرض تشکر کلی، و دیروز و امروز برای عرض سلام و به خصوص مشورتی که داشتم خدمت رسیدم. متأسفانه موفق نشدم. غرض از مشورت مسأله سفری بود که دعوت شده بودم که چون مسلم نبود و مشکلاتی در بین بود مرا تا دیروز در انتظار گذاشت تا پس از رفع احتمالی آن با سرکار در میان بگذارم که متأسفانه فشار کار شخصی و شغلی که در این یک شبانه‌روز باید تمام می‌کردم فرصت نداد که پیش از این بتوانم برای ملاقات با سرکار مراجعه کنم گرچه بسیار لازم می‌دانستم. چون امروز باید در تهران باشم که احتمالاً ملاقاتی خواهم داشت امیدوارم در مراجعت توفیق دیدار دست دهم. با

شماره ۲۲	سند
۱۹۱	صفحه

### حکایت‌های

پیران خورشید - قریب چوین منتهی بیتر جان خورشید که . عینت دارمند

جان خورشید و کینه‌شده در چشم خورشید بیسم قزاقه در حق چشم

خوشتر شست مندا منور بود در مدت شش و بی که چوین منتهی در چشم خورشید بود و عینت دارمند

نفسه که است تیران من خورشید که عینت که است عینت دارمند

سند خورشید عینت که است عینت که است عینت دارمند

سند خورشید عینت که است عینت که است عینت دارمند

عینت که است عینت که است عینت دارمند

مرکز تحقیقات کامپیوتر علوم اسلامی

کتابخانه

خوبی در روز خورشید در چشم خورشید عینت دارمند

۱۳۷۱/۵/۱۲ - خارا خورشید عینت دارمند

عینت که است عینت که است عینت دارمند

عینت که است عینت که است عینت دارمند

عینت که است عینت که است عینت دارمند

عینت که است عینت که است عینت دارمند

۲- نامه خصوصی دکتر شریعتی به سرتیپ بهرامی رئیس ساواک خراسان، و پی‌نوشت آن

تشکرات بسیار، ارادتمند شریعتی.

بی‌نوشت نامه این است:

به استحضار می‌رساند: چندین بار درخواست شد که با دکتر علی شریعتی در مورد مفاد نامه شماره ۶۲۷۱ - ۴۸/۱۰/۱۳ مذاکره شود وی چند روزی بیمار و بستری بود تا این که دیروز بعد از ظهر مراجعه و نامه را تقدیم داشت و با تلفن با این جانب تماس گرفت و اظهار داشت که خیلی مایل هستم در تهران با دوستان تماس بگیرم. تلفن آقای عطارپور، رئیس بخش ۳۱۲ به او داده شد که تماس بگیرد، ۱۱/۷ (ص ۷۲۶).

آنچه تا کنون از نظر تان گذشت به طور کلی نحوه برخورد ساواک با شریعتی و با شریعتی با ساواک را نشان می‌دهد، و چنان که دیدیم سرانجام هر دو به توافق می‌رسند، توافقی که تا تعطیل حسینیه ارشاد همچنان به قوت خود باقی بود.

یک موضوع را در این جا ناگفته نگذارم که دانشکده ادبیات مشهد یقیناً، و دانشگاه مشهد به احتمال قوی مطلقاً در جریان دیدارها، مکاتبات، و مصاحبه‌های دکتر شریعتی استاد یار تاریخ دانشکده ادبیات مشهد با مقامهای ساواک نبوده‌اند.

اینک که طرح کلی نحوه ارتباط ساواک با دکتر شریعتی - بر اساس این بخش از اسناد منتشر شده ساواک - از نظر تان گذشت، برگردیم به بررسی بسیار اجمالی «شاسنامه یک زندگی»<sup>\*</sup> یا گزارش چهل صفحه‌ای که دکتر علی شریعتی آن را به خط خود نوشته و به ساواک خراسان تسلیم کرده و آن اداره، آن را به همراه نامه ۳۶۸۲/هـ - ۱ مورخ ۴۷/۵/۷ خود (که پیش از این آن را نقل کردیم) به ساواک تهران فرستاده است. این گزارش را باید پایه و اساس همه مکاتبات بعدی ساواک خراسان با تهران و به عکس، و نیز نامه‌ها و مصاحبه‌های دکتر شریعتی با مقامهای ساواک خراسان و تهران دانست که بالاخره به موافقت کامل سازمان اطلاعات و امنیت کشور با سخنرانیهای وی منجر گردید.

برای یادآوری بد نیست بیفزاییم که این گزارش چهل صفحه‌ای را دکتر شریعتی

\* متن حروف‌چینی شده این گزارش در صفحات ۱۵۲-۱۷۵، و متن دست‌نویس آن به خط دکتر شریعتی در صفحات ۶۶۶-۷۰۵ کتاب نهفت امام خمینی چاپ شده است. (برای اطلاع بیشتر از این کتاب به یادداشتی که در پایان این نوشته آمده است، مراجعه شود) توجه بفرمایید که از این به بعد تنها هرچه از صفحات ۱۵۲ تا ۱۷۵ نقل شده از گزارش دکتر شریعتی است و بقیه مطالب، منقول از دیگر اسناد عادی و محرمانه ساواک مربوط به شریعتی است.

پس از وقایع زیر که در دههٔ چهل انجام شده بود به رشتهٔ تحریر درآورده است: سرکوب اعتراض و تظاهرات مدرسهٔ فیضیهٔ قم، سرکوب تظاهرات طرفداران آیت‌الله خمینی در تهران (۱۵ خرداد ۱۳۴۲)، تبعید آیت‌الله به خارج از کشور (در آبان ۱۳۴۳)؛ ترور حسنعلی منصور نخست وزیر (اول بهمن ۴۳) به دست فداییان اسلام؛ تصویب شش اصل معروف به انقلاب سفید (انقلاب شاه و مردم) در یک همه پرسی؛ تیراندازی به شاه در کاخ مرمر (فروردین ۱۳۴۴)؛ سرکوب گروه مارکسیستی جزئی (در ۱۳۴۶) و نیز گروه پاک‌نژاد. اما حادثهٔ سیاهکل و فعالیت چریکهای فدایی خلق و اعدام کسانی مانند احمد توکلی و غیره همه مربوط به دوره‌ای است که با موافقت ساواک سخنرانیهای شریعتی آغاز می‌گردد و به مأموریت وی برای خدمت در وزارت علوم و آموزش عالی در تهران پایان می‌پذیرد. یعنی زمانی که دکتر شریعتی فرصت یافته بوده است در دانشگاهها و مؤسسات آموزش عالی و حسینیهٔ ارشاد سخنرانی کند. وی چنان که در «خاطرات» خود نوشتیم پس از برگزاری جشنهای دوهزار و پانصدسالهٔ شاهنشاهی مأمور خدمت در وزارت علوم در تهران شد و پس از یکی دو ماه به سخنرانی یا «تدریس» در حسینیهٔ ارشاد پرداخت.

دکتر شریعتی از تحصیلات و مقام علمی خود سخن می‌گوید

به طور کلی در تمام این گزارش، شریعتی دربارهٔ علم و دانش پدر و اجداد و شخص خود داد سخن می‌دهد و استعداد و فضل و کمال و اطلاعات و مطالعات زیاد و برجسته بودنش را در بین اقران، از هنگام تحصیل در شبانه‌روزی دانشسرای مقدماتی مشهد و دانشکدهٔ ادبیات مشهد تا ایام تحصیل در سوربن به رخ ساواک می‌کشد که در آنها نشانه‌ای از فروتنی خاص اهل علم — که در او سراغ داشتم — به چشم نمی‌خورد. برخلاف آنچه مریدانش شایع کرده بودند که وقتی شریعتی از پاریس برگشت و به مشهد رفت و در مدارس ناجور تدریس می‌کرد تا برای تدریس به دانشکدهٔ ادبیات مشهد رفت، خود وی می‌نویسد:

... مستقیماً به مشهد بازگشتم و چون قبلاً عضو وزارت فرهنگ بودم به دبیری دبیرستانهای مشهد مجدداً منصوب شدم و پس از چند ماه آقای دکتر محمد علی طوسی که مدیر کل ادارهٔ مطالعات و برنامه‌های وزارت فرهنگ بودند، به عنوان متخصص مستقیماً مرا از مقام وزارت درخواست کردند که به تهران منتقل شوم و در آن اداره به عنوان کارشناس علوم اداری و تشکیلات وزارتی مشغول کار گردم... من در طرح تشکیلاتی جدید و به

خصوص طرحی که برای مسأله باسواد کردن بزرگان که در کنگره بین‌المللی وزارت فرهنگ جهان در سیام از طرف ایران عنوان شد شرکت داشتم و طرح اخیر را همراه طرح انقلاب اداری تهیه و به وزارتخانه تسلیم نمودم که مورد توجه و عمل قرار گرفت. و در اواخر سال ۱۳۴۵ چون هدف من ادامه کار آموزشی بود... درخواست استادی تاریخ را به دانشگاه مشهد تسلیم کردم... (۱۵۱-۱۵۲).

در خاطرات خود نوشته بودم دکتر شریعتی تنها با دکتری دانشگاهی در رشته Hagiology (شرح حال قدیسن) به ایران بازگشت و اداره ارزیابی مدارک تحصیلی Hagiology را به «تاریخ» ترجمه کرد و بدین سبب وی توانست داوطلب استادیاری رشته تاریخ دانشکده ادبیات مشهد بشود، و نیز افزوده بودم که مریدانش همه‌جا از تحصیلات عالی او در رشته‌های مختلف و داشتن درجه دکتری در چند رشته سخن می‌گفتند. در حالی که خود دکتر شریعتی هرگز با من درباره مدارک تحصیلی خود جز آنچه به دانشکده تسلیم کرده بود سخنی نگفت. اینک با مطالعه گزارش چهل صفحه‌ای وی معلوم می‌شود که مریدان او همه آن مطالب نادرست را از مراد خود، دکتر شریعتی، کسب کرده بودند زیرا وی می‌نویسد:

سال ۱۳۳۹ بود که من و همسرم وارد دانشگاه سوربن شدیم و رسماً مشغول تحصیل در رشته دکترا شدیم. من در جامعه‌شناسی مذهبی و همسرم در زبان‌شناسی... (۱۶۷).

زوی هم رفته خطوط اصلی چهره سیاسی من در دوران اقامت در اروپا عبارت بود از مردی که با یک بورس دولتی (۸۰۰ تومان) به اضافه ماهی سیصد تومان که از حقوق انتظار خدمت‌مان می‌رسید... دو دکترا تهیه می‌کند و در مدرسه عالی نیز درس می‌خواند... (۱۶۸).

از نظر زندگی خصوصی من دو دکترا یکی در جامعه‌شناسی مذهبی (مسلمان) و دیگری در تاریخ گرفتم و در ضمن مدرسه تحقیقات عالی Ecole de Hautes Etudes وابسته به سوربن را نیز در رشته جامعه‌شناسی اسلامی گذراندم... (تأکیدها از نویسنده این سطور است) (۱۷۰).

وی همچنین درباره یکی از کارهای علمی خود در فرانسه می‌نویسد:  
و نیز تصحیح انتقادی کتاب فضائل بلخ که تنها نسخه‌ای که از آن موجود است در کتابخانه ملی فرانسه است و نسخه در ۶۷۰ نوشته شده و بسیار



نفیس است و متن آن را هم به درخواست پروفیسور لازار Lazard که ایران‌شناس و استاد ادبیات فارسی در فرانسه است از فارسی به فرانسه ترجمه کردم (۱۷۰).

شگفتا که رساله دکتری دانشگاهی دکتر شریعتی در رشته Hagiology تنها ترجمه خلاصه یک فصل از همین کتاب فضائل بلخ به زبان فرانسه است، و لازار یکی از اعضای ژوری دفاع از آن رساله. به یقین وی از شریعتی خواهش نکرده بوده است که آن کتاب را ترجمه کند. به علاوه اگر دکتر شریعتی دو درجه دکتری در جامعه‌شناسی و تاریخ داشت یقیناً برای استخدام در دانشگاه‌های تهران و مشهد آنها را تسلیم می‌کرد و نه تنها دکتری دانشگاهی شرح حال قدسین را. اگر وی آن دو مدرک دکتری را به دانشگاه تهران تسلیم کرده بود مسلماً او را استخدام می‌کردند و دیگر نوبت به دانشکده ادبیات مشهد نمی‌رسید!

شریعتی ظاهراً برای جلب توجه ساواک قدم از این حد فراتر می‌نهد و درباره مقام علمی خود می‌نویسد:

در این جا لازم می‌دانم که به بزرگترین تصمیمی که در زندگی من اتخاذ کرده‌ام و تصمیمی که فصلی مشخص در زندگی من به وجود آورده است اشاره کنم و آن تصمیم بازگشت ایران بود. وضع تحصیلی و علمی من به گونه‌ای بود که در فرانسه یا در هر دانشگاهی دیگر در هر کشور اروپایی یا غیر اروپایی می‌توانستم به کار برجسته علمی در سطح استادی دانشگاه بپردازم. اما تصمیم گرفتم، علی‌رغم مصالحتی که ماندن مرا ایجاب کرد به ایران برگردم (دومین نامه شریعتی، ص ۱۸۷).

او در جای دیگر به بی‌نیازی خود و احتراز از قبول پستهای اداری در دانشگاه تصریح می‌کند:

... و الآن هم فکر می‌کنم خدمت به مصالح مملکت و مبارزه با افکار تند انحرافی و هدایت سالم فکری از نویسنده یا معلمی که از نظر علمی و به عنوان عقیده مستقل و بدون انتظار پاداش، بیشتر اثر می‌گذارد و برای همین دلیل هم بود که در دانشکده مشهد پست نگرفتم، تا معلم باشم و فکر می‌کردم که در این مقام بیشتر می‌توانم به مصالح مملکت خدمت کنم... (۷۶۶).

توضیح آن که هرگز در مدت پنج سالی که دکتر شریعتی در دانشکده ادبیات

مشهد تدریس می‌کرد، هیچ پست اداری به وی پیشنهاد نگردید که او آن را بپذیرد یا رد کند! نه او مرد کار اداری بود، و نه هرگز دانشگاه درصدد پیشنهاد کاری اداری به او برآمد.

در جای دیگر این گزارش می‌نویسد پس از بازگشت از فرانسه و رهایی از زندان ... به مشهد آمدم و به دبیری دبیرستانها مشغول شدم ولی چون این کار را برای خود مناسب نمی‌دیدم و از طرفی دانشکده ادبیات مشهد با آن که به وجود استاد تاریخ و جامعه‌شناسی احتیاج می‌رم داشت از من دعوت نکرد زیرا عامل احتیاج نیست که معمولاً افراد را به کار می‌خوانند، بلکه عامل آشنایی است و من با رجال دانشکده آشنایی نداشتم و چون روحیه‌ام و طرز تربیت اخلاقی مرا چنین بار آورده است هرگز در خود نمی‌دیدم که بتوانم به خاطر استخدام طرح آشنایی بیفکنم و این بود که تنها به ارسال پستی درخواست کار در دانشکده اکتفا کردم و هرچه انتظار کشیدم دیدم خبری نشد و دیگر مراجعه هم نکردم... و تقاضای انتقال به تهران کردم [در حالی که در جای دیگر نوشته است دکتر طوسی مرا به عنوان متخصص از مقام وزارت تقاضا کرد که به تهران بروم] و در سال ۱۳۴۴ پس از یک سال کار در مشهد به عنوان کارشناس علوم اداری در اداره کل مطالعات و برنامه‌های وزارت آموزش و پرورش مشغول کار شدم... و در اصلاح آیین‌نامه‌ها و طبقه‌بندی مشاغل و وظایف ادارات آموزش و پرورش سهم مؤثری داشتم تا این که مقدمات استخدام به عنوان استادیاری دانشکده ادبیات مشهد فراهم شد و از اول فروردین ۱۳۴۵ در مشهد مشغول تدریس شدم (۱۷۳).

متأسفانه لااقل قسمتی از نوشته‌ی نادرست است. زیرا در هیچ دانشگاهی رسم نیست از کسی، از راه فرسیده، «دعوت» کند. به علاوه در به جریان انداختن تقاضای استخدام استادیاری دکتر شریعتی و همسرش، دانشکده ادبیات مشهد و دانشگاه مشهد هیچ تقصیر یا قصوری مرتکب نشدند.

به علاوه در خور توجه است که چگونه دکتر شریعتی را در وزارت آموزش و پرورش به عنوان کارشناس امور اداری، اصلاح آیین‌نامه‌ها و طبقه‌بندی مشاغل و امثال آن به کار گماشته بودند.

نظر دکتر شریعتی راجع به ساواک

او از بازداشت خود در سازمان امنیت تهران (در سال ۱۳۳۶) که دانشجوی دانشکده

ادبیات مشهد بوده است چنین یاد می‌کند:

... اما خوشبختانه آنچه گذشت برخلاف تصور ما بود... هم با نهایت ادب و رعایت شوون هر یک از ما، رفتار کردند و هم در ظرف بیست روز سازمان توانست یکایک ما را که از مشهد آمده بودیم... بشناسد و نظر قطعی و دقیق خود را ابراز دارد... و نتیجه این تحقیقات این شد که معاون سازمان در آخرین جلسه‌ای که دسته‌جمعی رفتیم... اعلام کرد که «اکنون شما که در نظر ما به صورت دیوی آمدید، در شکل فرشته‌ای بر می‌گردید...» و ما ضمن عذرخواهی از شما می‌خواهیم که با اطمینان کامل به راه خود و فعالیتهای اسلامی خود ادامه دهید (ص ۱۶۶).

این اظهار نظر دکتر شریعتی را درباره زندانی بودنش در سال ۱۳۳۶ خواندید، بد نیست خبر روزنامه پیام مجاهد ارگان نهضت آزادی ایران در خارج از کشور (شماره ۲۹، امرداد ۱۳۵۶، ص ۹) را هم درباره زندانی شدن شریعتی بخوانید:

در مهرماه ۱۳۳۶ علی شریعتی همراه با پدرش محمد تقی شریعتی... از مشهد دستگیر شدند و با یک هواپیمای ارتشی به تهران گسیل شدند. شریعتی جوانتر از بقیه دستگیر شدگان بود و لذا کتک و شکنجه دیگران را تحمل می‌کرد. سرش را تراشیدند و او را سخت کتک زدند و گاه و بیگاه او را شکنجه می‌دادند. علی در مدت هشت ماه زندان خود با شکنجه دژخیمان رژیم کودتا آشنا شد و از سلول کوچک و تاریک خود دریچه‌ای به همه دنیا و همه تاریخ گشود... علی شریعتی همه ضربات زندان و تجربه تلخ ستم‌دیدگان را با قدرت ایمان، صبر و توکل تحمل کرد... (ص ۲۴۸).

کدام را باور کنیم؟

و در مورد بازداشت خود به هنگام بازگشت از فرانسه به ایران، همراه فیروز پرنوی (که به‌زعم مؤلف کتاب (ص ۱۴۸)، و نیز بر طبق گفته یکی از مقامهای امنیتی سابق (رک. ایران‌شناسی، سال ۵، ش ۴، ص ۸۹۶) از عوامل C.I.A. بوده است، می‌نویسد:

... ولی خوشبختانه رفتار مأموران و ساواک رضائیه که اخلاقاً باید تشکر کنم این ناگواری را به حداقل ممکن تقلیل داد بدین معنی که در همان اتومبیلی که آمدم دو مأمور بسیار مؤذب و مهربان نشاندند و ما با وضع محترمانه و راحتی به تهران آمدم و بلافاصله رسیدگی شروع شد. این دستگیری... برخلاف تصور اثر بسیار مطلوبی بر روح من گذاشت... زیرا



به روشنی فهمیدم که وضع خیلی تغییر کرده است و در یک کلمه، تهران شعبان جعفری و آزموده و بخیار نیست، همه چیز گویی تکان محسوس خورده است. بازجویی که تا می آمد به ارباب می پرداخت و رفتارشان به گونه ای بود که غالباً کسانی که دستگیر می شدند با افکار سیاسی می رفتند ولی با کینه سیاسی بیرون می آمدند، امروز می آید و می نشیند و حرف می زند و بحث می کند و می کوشد تا از نظر فکری منبهم را قانع کند و من چنین تغییر روش اساسی را به خوبی احساس کردم... اولین برخورد من با ایرانی که بیش از پنج سال از آن دور بودم گرچه نامطلوب بود اما موجب شد که من ناگهان متوجه شوم که در این ۵ سال غیبت وضعی در ایران به وجود آمده است که با تصویری که من و ما همه که در خارج بودیم، داشتیم با آنچه مرا به اعتقادی که راجع به تغییر اساسی قیافه سیاسی کشور پیدا کردم مطمئن تر کرده. این بود که برخلاف تصور با این که وضع من ایجاب می کرد که اگر به سبک سابق یا سبک معمولی که در اذهان نسبت به سازمان بود عمل می شد باید کار من چندین ماه به طول می انجامید، پس از چند روز خوشبختانه رفع سوء تفاهم شد... من پس از چند هفته که گمانم به سی روز نیکشید آزاد شدم و بی کوچکترین ممانعتی... (۱۷۲).

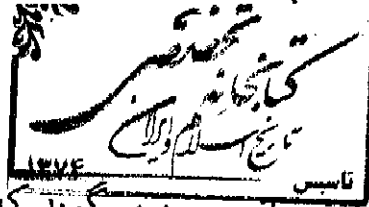
نظر شریفی درباره پهلوی ها: پتور علوم سردی

رژیم سلطنتی... از نظر جامعه شناسی متناسب ترین شکل حکومتی است که بتواند دست به اصلاحاتی در شوون مختلف بزند... و با تزه های افراطی و انحرافی که غالباً از خارج القا می شود و سالهاست ایران آماج آن بوده... مبارزه ریشه ای و عمیق کند (۱۴۹).

[دوره سلطنت اعلیحضرت فقید] نهضتی بود بر پایه یک رهبری نیرومند فردی برای کسب هرچه بیشتر و هرچه فوری تر مظاهر گوناگون تمدن امروز بر اساس شالوده های کهن قومی و شیرازه سنن ملی و باستانی ویژه ملت ایران و این حقیقتی است که در چهره همه آثاری که از این دوران برجاست... به چشم می خورد (۱۵۴).

... در این جا من درباره یک حادثه زودگذر خاصی مورد سؤال واقع نشده ام بلکه به عنوان نماینده نسلی سخن می گویم که در حال حاضر کارگردانان اصلی سیاست مملکتش می کوشند تا به او گوش دهند. در این جا نه علی





شریعتی، بلکه نویسنده جوانی سخن می‌گوید که ... در گذشته فردی بوده است از گروهی که از اوضاع کشورش ناراضی بودند و بدین و بیش و یا کم مخالف راه و رسم دولتها ... و اکنون با دگرگونی‌ای که در فکر و کار و سیاست رژیم حاکم [در دوره محمدرضاشاه] بر مملکت پدید آمده است و یکباره راه و رسمی تازه بنیاد کرده و دست به کار بدیع و وسیعی در زمینه اصلاح وجوه مختلف جامعه زده است از جوانان تحصیلکرده ناراضی می‌پرسد که: حال چه می‌گویی؟ چه فکر می‌کنی؟ چگونه‌ای؟ چرا ناراضی و مخالف بودی؟ ... در این جا یکی از افراد این نسل است که به این پرسشها جواب می‌گوید تا دولت به ریشه اساسی ناراضیهای این نسل پی‌برد ... اینک یکی از همینهاست که با شما سخن می‌گوید (۱۵۳-۱۵۴).

وی تحولات و اصلاحات ایران در فاصله سالهای ۱۳۳۸ تا ۱۳۴۳ را چنین می‌ستاید: این شعارها را خود حکومت در ایران مطرح کرده است ... با مالکیتهای فتودالی به جنگ برخاست، به سراغ کارگران رفت. برای مبارزه با بیسوادی ارتش را تجهیز کرد. این مسأله به طوری که آقای خانلری در فرانسه تشریح کرد برای ماها اعجاب آور بود. یکی از استادان من آقای لازار آن را خارق‌العاده تلقی کرد (۱۴۹).

.... وقتی انقلاب اجتماعی ایران فنودالنه هزار ساله را در یک ضربه فرومی‌ریزد و راه را برای پیشرفت زندگی بورژوازی ملی خاص ایران و در جهت تحول فرهنگ و فکر و اخلاق سنتی فتودالی می‌گشاید، و از طرفی وقتی شخص شاهنشاه در کنگره بزرگداشت دهه انقلاب به عنوان ایمان صریح شخص خویش اعلام می‌فرمایند که «پشتوانه انقلاب ما اسلام است اما اسلام نخستین، اسلامی که حضرت محمد آورد، نه آنچه بعدها ... (۲۲۸).

مأموریت دکتر شریعتی در تهران و سخنرانیهای او در حسینیه ارشاد در خاطرات خود نوشته بودم که وزارت علوم یقیناً به پیشنهاد ساواک، دکتر شریعتی را به عنوان مأمور خدمت - برخلاف آیین‌نامه استخدام هیأت آموزشی - از دانشگاه مشهد (و بی‌موافقت رئیس دانشکده مربوط) به تهران منتقل کرد، ولی در همه جا یاران شریعتی و حتی همکاران او در دانشکده ادبیات مشهد - و شاید خود او و



خونشان او - شایع کردند که دانشگاه مشهد و دانشکده ادبیات دکتر شریعتی را اخراج کردند. ولی وی خود در این باب به صراحت سخن می گوید:

اما آنچه جالب است این است که کار مداوم من در حسینیه که از سال ۱۳۵۰ شروع شد و درس می دادم به دعوت شخص آقای وزیر علوم از مشهد به تهران مأموریت یافتم که طرحی برای انقلاب آموزش عالی تهیه کنم و در تهران باشم که طی یک سال و نیم اخیر که در تهران مقیم بودم به این دعوت بود ... (۷۵۷).

معلوم می شود که دکتر شریعتی علاوه بر کارشناس امور اداری و طبقه بندی مشاغل، یکی از طراحان «انقلاب آموزش عالی» نیز بوده است.

در خاطرات خود نوشته بودم با آن که شریعتی برخلاف آیین نامه، مأمور خدمت در وزارت علوم و آموزش عالی شد، حقوق خود را مرتب دریافت می داشت نه تنها در ماههای سخنرانی در حسینیه ارشاد بلکه پس از تعطیل حسینیه، و مدتی که مخفی یا زندانی یا تحت نظر بود نیز. ولی چنان که اشاره کردم مفرضان همه جا از قطع حقوق او سخن می گفتند از جمله ابوالحسن بنی صدر که در انقلاب اسلامی ایران به ریاست جمهوری رسید در خبرنامه خود در پاریس (شماره ۴۵ - اسفند ۱۳۵۴) - پس از آن که شریعتی سلسله مقالاتی در روزنامه کیهان نوشت - زیر عنوان «دکتر شریعتی هدف توطئه های ننگین رژیم» نوشت: مرکز تحقیقات کامپیوتر علوم اسلامی

... باید از خورد شدن و نابود شدن دکتر شریعتی به شدت هرچه تمامتر جلوگیری شود. دکتر شریعتی از دانشگاه به کلی اخراج شده است و هیچ گونه بستگی دانشگاهی ندارد و حقوقی دریافت نمی کند، ولی عنوان مقاله برای کوبیدن او «دکتر شریعتی استاد دانشگاه» ذکر کرده است (ص ۲۴۵).

از این دو، کدام دروغ گفته است؟

اینک به گزارش سازمان اطلاعات و امنیت کشور درباره پرداخت حقوق دکتر شریعتی حتی در ماههای بازداشت وی توجه بفرمایید:

گزارش. درباره دکتر علی شریعتی مزینانی فرزند محمد تقی. محترماً به استحضار می رساند. اخیراً وزارت علوم و آموزش عالی طی یادداشتی اعلام داشته همسر نامبرده بالا مرتباً به وزارت علوم مراجعه و ضمن اظهار این که از لحاظ مادی در مضیقه می باشد اضافه نموده می ترسم فرزندان دکتر

شریعتی هم مانند پدرشان کج سلیقه شوند. وزارت علوم در خاتمه یادداشت مذکور تقاضا نموده نظریه ساواک در مورد پرداخت و یا عدم پرداخت حقوق یاد شده به خانواده‌اش اعلام گردد.

نظریه. با عرض مراتب فوق در صورت تصویب اجازه فرمایند به وزارت علوم اعلام گردد پرداخت حقوق یاد شده تا هنگام صدور کیفرخواست بلامانع می‌باشد. موکول به امر عالی‌ست. محترماً در صورت تصویب اعلام شود که حقوق ایام بازداشت او را بپردازند. ۵۳/۲/۲۶. پاسخ داده شد تا صدور کیفرخواست پرداخت حقوق بلامانع است، ۵۳/۲/۲۹ (ص ۷۷۴).

حقیقت آن است که دکتر شریعتی از زمان مأموریت در وزارت علوم تا تاریخی که بازنشته شد (به تقاضای شخصی)، و از جمله در تمام مدتی که در حسینیه ارشاد سخنرانی می‌کرد و... حقوق خود را دریافت کرده است.

در ضمن بد نیست به مطالبی که وی پس از تعطیل حسینیه ارشاد اظهار کرده است

نیز توجه کنیم:

... فعالیت من همین بود تا حسینیه ارشاد. چنان که گفتم از سال ۴۹ یک سخنرانی برایم گذاشت، و از آن‌جا با حسینیه آشنا شدم و این آشنایی به دعوت آقای مطهری و آقای شاهچراغی به عمل آمد و چند سفر هم با حسینیه به حج رفتم که برنامه‌های اسلامی بود. در حج مورد تشویق و تأیید بسیار زیاد مقامات سیاسی و نظامی و شخصیت‌های اجتماعی که در برنامه‌های سخنرانی و یا بازدیدهای تاریخی اسلامی شرکت می‌کردند قرار می‌گرفتم، و قضاوت عموم هم این بود که حسینیه با موافقت و حتی نظارت مقامات مملکتی تأسیس شده و به شدت تقویت می‌شود تا یک دعوت مذهبی روشنفکرانه برای بازگرداندن نسل جوان ایجاد کند و هم در برابر نیروهای ارتجاعی که مذهب را وسیله کرده‌اند بتواند نیرویی به وجود آورد... و من بر اساس قضاوتی که درباره وضع تغییر یافته اجتماع و سیاست ایران داشتم و بر اساس این اطمینان که طرز کارم مورد تأیید وضع موجود است و همه قرائن رسمی و مسلم آن را تأیید می‌کرد و با علم به این که برنامه‌های حسینیه مستقیماً و مرتباً به اطلاع مسؤولان امنیتی می‌رسد، چون به کارم معتقد بودم، علی‌رغم فحاشی‌ها و اتهام‌های همین جناح سیاسی مختلف آن را ادامه دادم... (ص ۷۳۹).



آنها که بر مذهب اسلام تکیه دارند ... به طوری که از سال ۱۳۵۰ تا آبان ۱۳۵۱ که درسهای من در حسینیه شروع شد مرا تنها گذاشتند و با من به مخالفت آغاز کردند و از طرفی سازمان امنیت، شخصیت‌های مملکتی، فرهنگ و هنر و همه مسؤولان دانشگاهی طرز کارم را تأیید می‌نمودند (۷۶۰).

### چند توضیح درباره «خاطرات»

- نوشته بودم که علی شریعتی به عنوان شاگرد رتبه اول رشته زبان و ادبیات فارسی دانشگاه مشهد، و با استفاده از بورس دولتی به فرانسه رفت، و «خلاصه» شصت هفتاد صفحه از کتاب فضائل بلخ را که متنی فارسی‌ست به عنوان رساله دکتری خود به زبان فرانسه ترجمه کرد و به اخذ درجه دکتری دانشگاهی در رشته Hagiology (شرح حال قدسین) با حداقل درجه قبولی passable نائل آمد، و این مدرک تحصیلی را اداره ارزیابی مدارک تحصیلی در وزارت آموزش و پرورش یا وزارت علوم و آموزش عالی به دکتری دانشگاهی در «تاریخ»! ترجمه کرد و با این برگ ارزیابی بود که دکتر علی شریعتی داوطلب استادیاری رشته «تاریخ» دانشکده ادبیات مشهد شد، و باز به شرحی که در خاطرات خود آورده‌ام به استادیاری تاریخ نیز برگزیده شد در حالی که در آیین‌نامه مصوب شورای دانشکده ادبیات مشهد تصریح شده بود دارندگان درجه دکتری دانشگاهی به شرطی به استخدام دانشکده درخواهند آمد که تحصیلات ایشان در دوره لیسانس و دکتری در رشته واحدی باشد، و شریعتی حائز این شرط اساسی نبود.
- ممکن است کسانی که با شیوه دادن دکتری دانشگاهی فرانسه (که در خاک فرانسه از نظر علمی و استخدامی فاقد ارزش بود) آشنایی ندارند، بگویند در کشورهای امریکا و انگلستان و شاید برخی از دیگر کشورها نیز ضرورت ندارد تحصیلات افراد در دوره لیسانس و فوق‌لیسانس یا دکتری در یک رشته باشد، و بدین جهت است که فی‌المثل دارنده درجه لیسانس شیمی می‌تواند داوطلب ادامه تحصیل در دوره فوق لیسانس زیست‌شناسی یا ریاضی شود. این امر کاملاً صحیح است. ولی این قیاس مع الفارق است. زیرا در دانشگاههای امریکا یا انگلستان پس از بزرسی ریز نمرات دوره لیسانس داوطلب تعیین می‌کنند که دارنده درجه لیسانس شیمی در قیاس با دارندگان درجه لیسانس زیست‌شناسی یا ریاضی چه تعداد واحد دروس بنیادی زیست‌شناسی یا ریاضی کسر دارد، این موضوع را به او ابلاغ می‌کنند تا علاوه بر دروس فوق‌لیسانس زیست‌شناسی یا ریاضی، آن دروس مربوط به دوره لیسانس زیست‌شناسی یا ریاضی را که کسر دارد نیز

شم  
تا  
من  
'  
ند:  
  
سی  
تاد  
یان  
حال  
دوره  
به  
علی  
حی  
در  
نری  
دوره  
  
انسه  
یکتا  
دوره  
لمثل  
انس  
فارق  
انس  
انس  
کسر  
ی یا  
د نیز

تحصیل کند، و در مواردی هم البته این دروس کسری دوره لیسانس را مقدم می‌دارند بر تحصیل برخی از دروس دوره فوق لیسانس، زیرا آنها را در شمار دروس «پیوسته» می‌دانند و تا دانشجوی دروس مقدماتی را تحصیل نکرده باشد اجازه ندارد در درس بعدی ثبت نام کند. این ضابطه به هیچ وجه من‌الوجه برای اخذ دکتری دانشگاهی ملاک عمل نبوده است. بدین شرح که اولاً برای اخذ دکتری دانشگاهی، دانشجو مطلقاً به تحصیل درس یا دروسی و شرکت در کلاس یا کلاسهای و در نتیجه توفیق در امتحان درس یا دروسی ملزم نبوده است تا مسأله ارزیابی نمرات دوره لیسانس او به میان آید. چنان که داوطلب می‌توانست با درجه لیسانس ادبیات فارسی مشهد برای گرفتن دکتری دانشگاهی در رشته تاریخ یا جغرافیا یا روان‌شناسی یا جامعه‌شناسی ثبت‌نام کند، و پس از ثبت‌نام، به سراغ استادی برود و موضوع رساله ختم تحصیل دکتری دانشگاهی خود را با او بگیرد. آن‌گاه حداقل پس از چند بار ثبت‌نام به وی اجازه داده می‌شد که از رساله دکتری خود دفاع کند، همین و بس. دوره دکتری دانشگاهی نه درسی داشت و نه کلاسی و نه امتحانی و نه ریز نمراتی، تا مسأله ارزیابی نمرات دوره لیسانس داوطلب مطرح شود و مثلاً به داوطلب بگویند چون لیسانس ادبیات فارسی داری، برای اخذ درجه دکتری دانشگاهی در رشته شرح حال قدسین، این تعداد درس بنیادی از شرح حال قدسین مربوط به دوره لیسانس آن رشته را باید تحصیل کنی. در چنین شرایطی بود که شورای دانشکده ادبیات دانشگاه مشهد تصویب کرد دارندگان دکتری دانشگاهی از فرانسه که داوطلب استخدام در دانشکده ادبیات مشهد می‌شوند، باید درجه لیسانس و دکتری ایشان در یک رشته تحصیلی باشد تا لافل داوطلب استخدام، در دوره لیسانس خود در ایران، درسهایی در رشته‌ای که می‌خواهد به مقام استادیش برسد خوانده باشد.

● نوشته بودم که دکتر احمدعلی رجائی بخارائی (وی تا ۲۱ آبان‌ماه ۱۳۴۷ ریاست دانشکده ادبیات مشهد را به عهده داشت)، برخلاف آیین‌نامه مصوب شورای دانشکده ادبیات مشهد، که خود نیز قبلاً به آن رأی داده بود عمل کرد. در حالی که پیش از آن دانشکده در چند مورد همین آیین‌نامه را به دقت به‌مورد اجرا درآورده بود. نوشته بودم رئیس دانشکده، درباره دکتر علی شریعتی و همسرش نظر مرا نپذیرفت و گفت به ما چه! مدارک این دو تن را به گروههای آموزشی مربوط می‌فرستیم تا خودشان اظهار نظر کنند. مدارک همسر شریعتی (دارای درجه لیسانس زبان و ادبیات فارسی از مشهد و دکتری دانشگاهی در زبان فارسی از پاریس) به گروه زبان و ادبیات فارسی فرستاده شد که مدیر آن دکتر غلامحسین یوسفی بود، و مدارک دکتر علی شریعتی به گروه تاریخ. مدارک

همسر شریعتی تنها به استناد همان آیین‌نامه مصوب شورای دانشکده ادبیات مشهد با حضور رئیس دانشکده رد شد، ولی مدیر گروه آموزشی تاریخ دکتر حسنقلی مؤیدی مدارک دکتر شریعتی را برخلاف آن آیین‌نامه مورد تأیید قرار داد... و با این کار، راه دکتر علی شریعتی برای استادیاری تاریخ دانشکده ادبیات هموار گردید.

ممکن است به نظر کسی برسد که چون گروه آموزشی زبان و ادبیات فارسی سه تن استاد تمام وقت داشته است و گروه تاریخ یک تن، رئیس دانشکده ادبیات مشهد با توجه به احتیاج گروه آموزشی تاریخ به معلم، عدول از مقررات مصوب شورای دانشکده را رواداشته است. باید عرض کنم چنین نیست. زیرا ما در گروه آموزشی زبان انگلیسی دانشکده ادبیات مشهد، نیز سالها معلم رسمی که دارای درجه Ph.D. زبان انگلیسی از انگلستان یا امریکا باشد نداشتیم، در تمام این مدت با معلم حق‌التدریسی، معلمان قراردادی انگلیسی و امریکایی، یا دبیران (instructure) ایرانی ساختیم، ولی برخلاف آن آیین‌نامه، حتی دارندگان درجه دکتری زبان انگلیسی از دانشگاههای آنکارا و استانبول را استخدام نکردیم، تا شاگرد اول رشته زبان انگلیسی دانشکده ادبیات مشهد که با بورس دولتی به انگلستان اعزام گردیده بود با درجه Ph.D. به مشهد بازگشت و او را به عنوان نخستین معلم رسمی زبان انگلیسی با عنوان استادیاری استخدام کردیم و مسئولیت گروه آموزشی زبان انگلیسی را نیز به او واگذاشتیم. بدین جهت دکتر رجائی رئیس دانشکده می‌توانست با استفاده از معلمان حق‌التدریسی کار گروه آموزشی تاریخ را نیز مثل گروه انگلیسی و دیگر گروههای آموزشی دانشکده همچنان روبه‌راه کند تا فرد واجد شرایطی داوطلب شود.

رئیس دانشکده تنها در مورد دکتر علی شریعتی، این آیین‌نامه را زیر پا نگذاشت. بلکه به هنگامی که در مرخصی مطالعاتی در آلمان و فرانسه به سر می‌برد، و من به عنوان معاون، دانشکده را اداره می‌کردم، یکی از فارغ‌التحصیلان رشته زبان فرانسه دانشکده ادبیات مشهد که به فرانسه رفته و با دکتری دانشگاهی در رشته روانشناسی (رساله‌اش عنوانی داشت نظیر مسائل جنسی جوانان ایرانی) به مشهد بازگشته بود، برای استخدام (از طریق طرح سازمان برنامه که قبلاً از آن یاد کرده‌ام) به من مراجعه کرد. در کمال صمیمیت به او گفتم، ما به استادیار یا دانشیار روانشناسی احتیاج داریم، ولی فعلاً در هفته ۲ یا ۴ ساعت درس روانشناسی بیشتر نداریم که یکی از لیسانس‌های قدیمی روانشناسی دانشگاه تهران (محمد شهرستانی که از دبیران فاضل فرهنگ خراسان بود) آن را تدریس می‌کند، ولی چون مدارک شما برای استخدام از نظر دانشکده کافی نیست

(لیسانس در رشته زبان فرانسه و دکتری دانشگاهی از پاریس در رشته روانشناسی) از استخدام شما معذوریم، گرچه سازمان برنامه برای استخدام شما به ما بودجه می‌دهد (چون وی سابقه استخدام دولتی نداشت). بدیهی است این شخص، ناراضی از دفتر کار من بیرون رفت. پس از بازگشت دکتر رجائی رئیس دانشکده از مسافرت مطالعاتی اروپا، ضمن گزارش امور اساسی دانشکده در سالی که گذشته بود، ماجرای مراجعه داوطلب استادیاری روانشناسی (دکتر برادران رفیعی) و جواب منفی‌ای را که به وی داده بودم نیز ذکر کردم، رئیس دانشکده به صراحت رأی مرا تأیید کرد. پس از بازگشت رئیس دانشکده از سفر مطالعاتی، اینک نوبت به من رسیده بود که به سفر مطالعاتی بروم، و در درجه اول دعوتی داشتم از دانشگاه یوتا، در سالت‌لیک سیتی برای تدریس از طریق بورس فولبرایت. در امریکا بودم که رئیس دانشکده علی‌رغم آنچه به من گفته بود و علی‌رغم آیین‌نامه مورد بحث و علی‌رغم رأی استادان دانشکده درباره این که استخدام برادران رفیعی با چنان سوابق تحصیلی به عنوان معلم طرح سازمان برنامه (معادل رتبه استادیاری) غلط است، با استخدام برادران رفیعی موافقت کرد، و در نامه‌ای که برای استخدام رسمی او خطاب به دانشگاه نوشت از جمله بر این موضوع نیز تکیه کرد که او مرد مسلمانی است! این مرد مسلمان در دانشکده ادبیات به کار مشغول شد، شاید حدود ۱۱ یا ۱۲ سالی که کار می‌کرد هرگز نتوانست از استادیاری به درجه دانشیاری ارتقاء پیدا کند. این شخص همان کسی است که با این سوابق علمی پس از انقلاب اسلامی ایران، و در بهار آزادی، به معاونت آموزشی و پژوهشی دانشگاه مشهد برگزیده شد، او سپس به ریاست بنیاد شهید (یا چیزی نظیر آن) منصوب شد و بعدها به عضویت هیأت رئیسه یا مدیره کتابخانه یا مؤسسه چاپ و انتشارات و یا واحد دیگری از آستان قدس رضوی در مشهد انتخاب گردید، و شاید هم اکنون وی «قطب دین حیدر» شده باشد!

پس در دانشکده ادبیات مشهد در استخدام معلمان، اصل این بود که ضوابط و مقررات را — به‌طور کلی — فدای مسائلی از نوع کمی معلم در رشته‌ای نکنیم. ولی در مورد دکتر شریعتی و دکتر برادران رفیعی رئیس وقت دانشکده راهی دیگر برگزید، و اگر در «خاطرات» خود نوشته سرانجام به علت اختلاف سلیقه اداری با رئیس دانشکده، از معاونت دانشکده استعفا دادم به سبب همین تصمیمات وی بود.

• از طرف دیگر ممکن است کسی بگوید وقتی پرونده دکتر علی شریعتی به دانشکده ادبیات تهران (گروه آموزشی تاریخ) فرستاده شد، آنان در ضمن امتحاناتی که از وی در رشته تاریخ به عمل آوردند به صلاحیت علمی او در رشته تاریخ پی بردند (گرچه

قبلاً همین گروه آموزشی تاریخ دانشکده ادبیات تهران، استخدام دکتر علی شریعتی را برای استادیاری در گروه آموزشی خودشان به علت نقص مدارک تحصیلی رد کرده بوده است)، این نظر نیز نادرست است. دانشگاه تهران در رشته زبان و ادبیات فارسی از داوطلبان استادیاری و دانشیاری دانشگاه مشهد در سه مرحله امتحان به عمل می‌آورد، ولی این کار در دیگر رشته‌ها عمومیت نداشت، به خصوص پس از آن که پای «معلمان طرح سازمان برنامه» به دانشگاه‌های شهرستانها باز شد، چنان که وقتی مدارک تحصیلی دکتر زیبا خرسند (دارای درجه لیسانس رشته تاریخ و جغرافیای مشهد و دکتری دانشگاهی کارنوگرافی از دانشگاه پاریس) هم برای استادیاری جغرافیا به دانشگاه تهران فرستاده شد، گروه آموزشی جغرافیای آن دانشگاه تنها با بررسی مدارک، برای او تصویب صلاحیت صادر کرد. استخدام این خانم منطبق با مقررات مصوب شورای دانشکده ادبیات مشهد بود، ولی چون دکتر رجائی رئیس دانشکده و مدیر گروه آموزشی جغرافیای دانشکده (دکتر مخم پایان) با یکدیگر اختلاف نظرهایی داشتند، بدین سبب رئیس دانشکده رأی دانشگاه تهران را در مورد تصویب صلاحیت استادیاری دکتر خرسند بدین سبب نپذیرفت، که در تأییدیه خود نوشته بودند از او «امتحان» به عمل آورده‌اند. دانشگاه تهران جواب داد برای ما تعیین تکلیف نکنید. مدارک این شخص از نظر دانشکده مشهد کافی تشخیص داده شده است ما هم استخدام او را تأیید کرده‌ایم، در مدارکش هم نقصی ندیده‌ایم. ولی موافقت گروه آموزشی تاریخ دانشگاه تهران با شریعتی علنی دیگر داشت که در خاطرات خود آن را شرح داده‌ام و رئیس دانشکده هم به علت آن که گروه آموزشی تاریخ از وی امتحانی به عمل نیاورده بود به هیچ وجه به رأی گروه آموزشی تاریخ دانشگاه تهران اعتراض نکرد.

● رسیدگی دقیق به حضور و غیاب دانشجویان در دانشکده ادبیات مشهد بر طبق آیین‌نامه انجام می‌گرفت، و ما را کاری به سازمان امنیت (ساواک) نبود و در اجرای دستور ساواک این کار انجام نمی‌شد. تا پیش از آن که به معاونت دانشکده برگزیده شوم. هر کلاس دانشکده (نه هر درس) به مانند دبستانها و دبیرستانها دفتر حضور و غیابی داشت به قطع نیم‌ورقی. محل نگهداری این دفاتر در اطاق معاون یا دفتر دانشکده بود. برخی از معلمان منظمأ از دانشجویان حاضر و غایب می‌کردند و در امتحان آخر سال به کسانی که غیبتشان از حد نصاب گذشته بود بر طبق آیین‌نامه اجازه امتحان نمی‌دادند، و عده‌ای از معلمان نیز موضوع را جدی نمی‌گرفتند و در نتیجه در آخر سال همه دانشجویان می‌توانستند در امتحان درس ایشان شرکت کنند. وقتی که کار معاونت

دانشکده به من محول گردید (اواخر سال ۱۳۳۹) و آیین‌نامه‌ها را خواندم، موضوع ضرورت انجام حضور و غیاب دقیق دانشجویان را با رئیس دانشکده - دکتر فیاض - در میان گذاشتم که این کار باید بر طبق آیین‌نامه بی‌استثناء انجام شود. او موافقت کرد ولی افزود که «آقای دکتر متینی، شما با این کار خود، شهری را علیه خود می‌شورانید.» جواب من این بود که مقررات را اجرا می‌کنم و نخست این موضوع را، با آن که ضرورتی ندارد، به تصویب شورای دانشکده هم می‌رسانم و با موافقت نهایی جناب‌عالی این کار را انجام می‌دهم. شورای دانشکده بر اجرای این امر صحنه نهاد، و در تعطیلات نوروز ۱۳۴۰، تمام دفاتر حضور و غیاب را شخصاً رسیدگی کردم و جمع ساعات غیبت هر دانشجوی را در هر درس تا پایان اسفند ۱۳۳۹ با قلم قرمز در آخرین ستون دفتر حضور و غیاب آن کلاس نوشتم. بعد از روز ۱۳ فروردین که دانشکده کار خود را شروع کرد، دانشجویان با اعداد قرمزی که در برابر نامشان در هر درس نوشته شده بود روبرو گردیدند. پرس و جو شروع شد. ماجرا را به ایشان گفتم. مقاومت شروع شد، دفتر حضور و غیاب یک یا دو کلاس ناگهان گم شد، هرچه گشتیم اثری از آن نیافتیم. در یکی از این دفاتر حضور و غیاب، سید احمد خراسانی، که پیش از این از وی نام برده‌ام، نیز یکی دو درس داشت و از دانشجویان - بر طبق آیین‌نامه - حاضر و غایب هم کرده بود. وقتی آن دفتر مفقود شد، روزی وی پیش من آمد و در حضور دیگر معلمان با صدای بلند پرسید که فلاپی، آیا من از اول سال تحصیلی (مهرماه) تا آخر اسفند ۱۳۳۹ فلان درس و فلان درس را تدریس کرده‌ام. جواب دادم: آری. پرسید: دلیل شما چیست؟ دفتر حضور و غیابی که در دست نیست. بدین جهت من از درسهایم در خرداد ۱۳۴۰ امتحان نخواهم کرد. دانشجویان در تابستان ۱۳۴۰ باید در درس یا درسهای من که دفتر حضور و غیابش مفقود شده است به کلاسهای فوق‌العاده بیایند تا هر درس را به حد ۶ ماه (از اول مهر تا پایان اسفند ۱۳۳۹) در تابستان تدریس کنم و از دانشجویان حاضر و غایب کنم و آن‌گاه به کسانی که حق شرکت در امتحان دارند اجازه امتحان بدهم. راهی که به نظر این مرد دنیا دیده رسیده بود، راه حل جالبی بود و جوابی هم نداشت. نظر سید احمد خراسانی بین دانشجویان دانشکده گوش به گوش رسید، که چه نشده‌اید که تمام تابستان باید به کلاس بیایید چون خراسانی در خردادماه از کسی امتحان به عمل نخواهد آورد. دوسه روزی بیش از این واقعه نگذشته بود که روزی محمد، باغبان دانشکده، دفتر حضور و غیابی آبدیده در دست به اطاق من آمد که آقا این کتاب لای گُلها افتاده بود و من در موقع آب دادن گُلها آن را دیدم. بیخشید که تر شده

است! محمد باغبان برخلاف بسیاری از ما درس‌خواندگان، درسی نخوانده بود و به‌جز امضای خود چیزی نمی‌توانست نوشت، ولی انسان بود و شریف بود و ادعایی هم نداشت، خدایش بیامرزد. پیدا شدن دفتر حضور و غیاب نیز به گوش همگان رسید. آن‌گاه در امتحانات خرداد ۱۳۴۰ تنها به کسانی که غیبتشان در هر درس از حد نصاب تجاوز نکرده بود اجازه داده شد در امتحان شرکت کنند و بقیه در شهریور ۱۳۴۰. البته همان‌طوری که دکتر قیاض پیش‌بینی کرده بود، کثرت مراجعان برای نادیده گرفتن مقررات حضور و غیاب دمار از روزگار من بیچاره درآورد. ولی به استناد مقررات و مصوبه شورای دانشکده و تأیید شخص رئیس دانشکده این کار در دانشکده ادبیات مشهد انجام شد و در سالهای بعد نیز دقیقاً به مورد اجرا گذاشته شد. پس از آن حادثه بود که به فکر افتادم بهتر است دانشکده، به‌جای دفتر حضور غیاب نیم‌ورقی برای هر کلاس، دفتر کوچک بغلی برای درسه‌های هر استاد تهیه کند تا دفتر در اختیار خود معلم باشد نه اداره دانشکده، و تنها پیش از امتحانات آخر سال یا نیمسالها بود که معلمان دفاتر خود را برای تعیین کسانی که حق شرکت در امتحان نداشتند در اختیار دانشکده قرار می‌دادند و اداره آموزش دانشکده بر روی نام چنین دانشجویانی خط قرمز می‌کشید، به نشانه این که آنان حق شرکت در امتحان ندارند.

اجرای این مقررات در سال تحصیلی ۴۰-۱۳۳۹ شروع شد، در زمانی که علی شریعتی تازه برای ادامه تحصیل و اخذ تخصص به فرانسه رفته بود. وقتی وی بازگشت و به استادیاری تاریخ برگزیده شد از اجرای این مقررات در دانشکده سالها می‌گذشت. بدین جهت این برنامه در اجرای «دستور» سازمان امنیت انجام نشده بود تا دکتر شریعتی برای همگامی با دانشجویان مبارز ضد حکومتی و سنگ انداختن در راه «ساواک»، دفتر حضور و غیاب را روی تریبون کلاس پرت کند و بگوید ما حاضر غایب نمی‌کنیم (در این مورد به خاطرات بنده مراجعه نمایید). باید توجه داشت که مقررات و آیین‌نامه‌ها و قوانین به نظر بنده لازم‌الاجرا هستند. کسی که بر طبق «مقررات» و «آیین‌نامه» در طی چند سال مسؤلیت اداری خود در دانشکده ادبیات هفت تن از «مربیان» رشته انگلیسی آن دانشکده را یک به یک یا دو به دو، بی آن که از ساواک سفارشات‌های داشته باشند یا پدر یا عمو یا دایی یا عمه آنها سناتور و تیمسار و عضو ساواک باشند، برای ادامه تحصیل و اخذ تخصص به خارج فرستاده است تا در بازگشت با عنوان «استادیاری» به کار خود ادامه دهند، بدیهی‌ست در دیگر موارد نیز مقررات را محترم می‌شمارد، «نوئمن بیعض و نکفر بیعض» که نمی‌شود!

• نوشته بودم که دانشجویان در کلاس درس و در مجالس سخنرانی دکتر شریعتی دستگاه ضبط صوت می آوردند و سخنان وی را ضبط و بعد به اصطلاح «پایه می کردند» (روی کاغذ می آوردند) و متن درس یا سخنرانی او را تکثیر می نمودند و به دست مشتاقان می رساندند. در هنگام سخنرانیهای او در حسینیه ارشاد نیز وضع لابد به همین قرار بوده است. از سوی دیگر نوشته بودم که او گاهگاه حتی در کلاس درس تک مضرابهایی علیه حکومت می زد، از جمله آن که روزی در ضمن سخنانش، خود متوجه می شود که «تند» رفته و مطالبی را که نباید به زبان آورده است، پس رو به شاگردان می کند و با صدای بلند و با شد و مدّ به آنان می گوید حالا کسی نرود این حرفها را به سازمان آب (کتابه از سازمان امنیت) بزند. شاگردان به کنایه او پی می برند و لبخند رضایت آمیزی بر لبانشان نقش می بندد، یا اگر نوشته ام او روزی دفتر حضور و غیاب را روی تریبون پرت کرد، نباید کسی این مطالب را چنین تعبیر کند که رئیس دانشکده دستور می داده است تمام سخنان دکتر شریعتی را در تمام درسهایش (حدود ده ساعت در هفته تدریس می کرد) ضبط کنند و رئیس دانشکده و یا مأمورانش آن نوارها را در هر هفته گوش می دادند و به این ترقیب بوده است که رئیس دانشکده به عبارت «سازمان آب» دست یافته بوده است. اگر کسی چنین برداشتی از نوشته من بکند، لااقل باید گفت نمی دانسته است که در آن روزگار دانشکده و دستگاه اداری دانشکده آن قدر بیکار نبودند که وقت خود را صرف چنین کارهایی بکنند. البته من از دوره پس از انقلاب اسلامی و پاکسازی و تصفیه دانشگاهها و نحوه کار رؤسای دانشکدهها خبری ندارم، در ضمن باید توجه داشت همان طوری که در بین معلمان و کارکنان ادارات آن زمان کسانی بودند که با دستگاه امنیتی مملکت سر و سری داشتند و بر طبق میل آنها رفتار می کردند (چنان که پس از انقلاب نیز با عوض شدن چهرهها، معلمانی دیگر در خدمت حکومت جدید و دستگاه امنیتی جدید قرار گرفتند و بر طبق منوبات آنان عمل می کردند)، به یقین در بین دانشجویان هر کلاس نیز شخص یا اشخاصی بودند، مأمور ساواک، که مستقیم به رئیس خود گزارش می دادند نه به دانشکده. علاوه بر این، این گونه مطالب را در بیشتر موارد خود معلم با همکاران نزدیکش در میان می گذاشت و آن وقت بود که دهان به دهان می گشت و البته این سخنان در آن روزگار نشانه آزادی و شهادت آن معلم نیز به شمار می رفت، و پس از یکی دو روز تنها کسی که از آن بیخبر می ماند مرحوم خواجه حافظ شیرازی بود!

تذکر این موضوع لازم می نماید که دانشکده ادبیات و دانشگاه مشهد (فردوسی)

بارها از معلمان خود در برابر ساواک دفاع کردند و در بسیاری از موارد هم ساواک نظر دانشکده یا دانشگاه را می‌پذیرفت. برادران رفیعی که پیش از این از وی نام بردم و خانم اخدری و وهاب ولی از جمله کسانی بودند که ساواک، پس از شروع کار آنان، پس از مدتی با ادامه خدمتشان مخالفت کرد. دو نفر اولی را که کارمند رسمی بودند در دوران ریاست دانشگاه، با صدور ابلاغی در اداره روابط فرهنگی با دریافت تمام حقوق استادیاری به کار گماشتم و پس از چندین ماه مذاکره، رئیس سازمان امنیت را متقاعد ساختم که پرونده آنان را از تهران بخواهد و با ادامه کارشان موافقت کند و از این جهت از رئیس ساواک وقت سپاسگزارم. آن دو تن نیز برای تشکر به دفتر من آمدند. وهاب ولی معلم تاریخ برای یک سال قرارداد تدریس داشت، ساواک در ماههای اول خدمت او به دانشگاه نامه نوشت که از نظر امنیتی به خدمتش خاتمه دهید. از دانشکده جواب دادم معلم نداریم و موافقت بفرمایید تا آخر سال تحصیلی تدریس کند. به زحمت با این کار موافقت کردند و وقتی قراردادش به پایان رسید به حسابداری نوشتم دو ماه حقوق تابستان را، کار نکرده، به وی بدهند. رئیس ساواک که مرد مؤدبی بود سر و صدایش درآمد که به این خرابکاران باج هم می‌دهید! جواب من این بود که قراردادش را تمدید نکردیم، ولی قریب نه ماه درس داده است و حقوق دو ماه تابستان حق اوست. با آن که وی در این باب دیگر سخنی نگفت، از کار دانشکده راضی نبود. امروز که به گذشته می‌نگرم، نمی‌دانم کاری که من و همکارانم در دیگر دانشگاهها در چنین مواردی می‌کردیم و حیثیت و آبروی علمی و اداری خود را در گرو کار چنان افرادی می‌گذاریم، کار صحیحی بوده است یا نه؟ شخصاً از آنچه در این باب انجام داده‌ام راضی هستم.

• نوشته بودم دونا مه‌ای که در کتاب نامه‌ها (ظاهراً جلد ۳۴ مجموعه آثار دکتر شریعتی) خطاب به رئیس دانشکده ادبیات مشهد و دکتر جلال متینی به چاپ رسیده است هرگز از سوی دکتر شریعتی به دانشکده ادبیات و بنده تسلیم نگردیده بود. در یکی از این دو نامه دکتر شریعتی به ساعات حضور خود در دانشکده اشاره کرده و گزارش دانشکده را نادرست خوانده است. نامه‌ای که شریعتی در پاسخ آن، این نامه را نوشته و یقیناً به مصلحتی از ارسال آن به دانشکده خودداری کرده است داستانی دارد که نوشتن آن شاید بد نباشد.

وقتی به دو سه تن از همکاران کادر آموزشی دانشکده ادبیات تذکر داده شد که چرا بر طبق آیین‌نامه در دانشکده حاضر نمی‌شوید، جواب دادند چرا از دکتر شریعتی

بازخواست نمی کنید. این موضوع چند بار تکرار شد، پس به دو تن از افراد مورد اعتماد سپردم که ساعات ورود و خروج دکتر شریعتی را یادداشت کنند (این دو تن از مأموریت یکدیگر مطلع نبودند). گزارشی که پس از دو هفته رسید تقریباً با هم تطبیق می کرد. پس نامه‌ای با امضای رئیس دانشکده ادبیات به دکتر شریعتی در این باب نوشتم و برای این که حرمت «استاد» نزد افراد کادر اداری دانشکده و دیگران محفوظ باشد، گفتم ماشین تحریر را از دفتر دانشکده، از محل کار خانم قائمی ماشین نویس، به اطاق کارم آوردند. در آنجا نامه‌ای خطاب به دکتر شریعتی نوشتم با ذکر دقیق ساعات حضور او در دانشکده در طی دو هفته گذشته، و افزودم، شما پذیرفته‌اید به طور تمام وقت کار کنید (با قید چهل ساعت حضور در دانشکده در هر هفته) و متأسفانه به آن عمل نمی کنید. نامه را خود ماشین کردم و شخصاً در دفتر محرمانه، که در کشوی میز من نگهداری می شد نمره محرمانه زدم و آن را در پاکت گذاشتم و چسبانیدم و آن گاه در دفتر نامه‌رسانی دانشکده وارد کردم و آن را به نامه‌رسان دانشکده دادم تا به دکتر شریعتی بدهد. از مضمون این نامه هیچ کس تا زمان تسلیم نامه به دکتر شریعتی به جز بنده آگاه نبود. بعداً گفته شد که دکتر شریعتی نامه را به چند تن از همکارانش نشان داده و پرسیده است چه جوابی بدهم. به او گفته بودند، اگر آنچه نوشته شده، درست است، نامه را بگذار در بغلت و به روی خود نیاور. این مطلب را از دو سه تن همکارانی که طرف مشورت دکتر شریعتی قرار گرفته بودند شنیدم نه از طریق ساواک یا گوش دادن به نوار سخنان دکتر شریعتی با همکارانش! ظاهراً شریعتی بر اساس راهنمایی دوستان از فرستادن نامه‌ای که در جواب نامه دانشکده تهیه کرده بوده است خودداری می کند. ولی پس از فوتش، این نوشته هم به دست فرزندش، احسان از همه جا بیخبر می افتد و می پندارد که پدرش اصل نامه را به دانشکده فرستاده بوده است پس آن را در کتاب مذکور به چاپ می رساند.

• در خاطرات خود نوشته بودم که آیت‌الله مطهری با آراء دکتر شریعتی موافق نبود و روزی در حضور همایون مسوول حسینیه ارشاد به سخنانی دکتر شریعتی اعتراض کرده بود، و افزوده بودم که گویا نامه‌ای نیز علیه شریعتی به آیت‌الله خمینی به نجف نوشته بوده است. اینک در استاد منتشر شده ساواک، نامه دیگری در نه صفحه به خط وی خطاب به آیت‌الله خمینی چاپ شده است درباره مسائلی که اسلام در ایران با آنها مواجه است، او در این نامه به: ۱- افکار مارکسیستی؛ ۲- گروه مجاهدین؛ ۳- کوشش برای کوبیدن روحانیت از سوی دسته‌های مختلف اشاره کرده و در قسمت چهارم نامه مسأله شریعتی را به این شرح مورد بحث قرار داده است:

... چهارم مسأله شریعتی‌هاست. در نامه قبل معروض شد که پس از مذاکره با بعضی دوستان مشترک قرار بر این شد که بنده دیگر درباره‌ی مسائلی که به شخص او مربوط می‌شد از قبیل صداقت داشتن و صداقت نداشتن و از قبیل الزامات عملی سخنی نگویم ولی انحرافات که در نوشته‌های او هست به صورت خیرخواهانه و نه خصمانه تذکر دهم. ولی اخیراً می‌بینم گروهی که عقیده و علاقه‌ی درستی به اسلام ندارند و گرایشهای انحرافی دارند با دسته‌بندیهای وسیعی در صدد این هستند که از او بتی بسازند که هیچ‌مقام روحانی جرأت اظهار نظر در گفته‌های او را نداشته باشد. این برنامه در مراسم چهلم او در مشهد - متأسفانه با حضور بعضی از دوستان خوب ما - و بیشتر در ماه مبارک رمضان در مسجد قبا اجرا شد، تحت عنوان این که بعد از سید جمال ز اقبال و پیش از آنها، این شخص رنسانس اسلامی به وجود آورده و اسلام را نو کرده و خرافات را دور ریخته و همه باید به افکار او بچسبیم ولی خوشبختانه با عکس‌العمل شدید گروهی دیگر مواجه شد و به‌علاوه هوشیاری و حسن‌نیت امام مسجد (شهید مفتاح) که متوجه شد توطئه‌ای علیه روحانیت بوده در شبهای آخر فی‌الجمله اصلاح شد.

عجبا می‌خواهند با اندیشه‌هایی که چکیده‌ی افکار ماسینیون مستشار وزارت مستعمرات فرانسه در شمال آفریقا و سرپرست روحی مبلغان مسیحی در مصر و افکار گوروویچ یهودی ماتریالیست و اندیشه‌های ژان پل سارتر انگریستانسالیست ضد خدا و عقاید دورکهایم جامعه‌شناس ضد مذهب است، اسلام نوین بسازند، پس و علی‌الاسلام السلام.

به خدا قسم اگر روزی اقتضا کند که اندیشه‌های این شخص حلاجی شود و ریشه‌هایش به دست آید و با اندیشه‌های اصیل اسلامی مقایسه شود صدها مطلب به دست می‌آید که بر ضد اصول اسلام است و به علاوه بی‌پایگی آنها روشن می‌شود....

خوب است اطلاع داشته باشید، که در ماههای آخر عمر شریعتی بنده مکرر وسیله‌ی اشخاص مختلف به او پیغام دادم که در نوشته‌های تو مطالبی است بر ضد اسلام، و لازم است اصلاح شود. من حاضرم در حضور جمعی صاحب‌نظر، یا تنها، هر طور خودت مایل باشی به تو ثابت کنم. اگر ثابت شد خودت آنها را ولو به نام خودت، نه به نام من آنها را اصلاح کن و

شان تو بالا هم خواهد رفت والا مجبورم از تو صریحاً و مستدل انتقاد کنم و برایت گران تمام خواهد شد. آخرین شخصی که از طرف او نزد من آمد، اظهار داشت که او حاضر است اختیار بدهد به آقای محمد تقی جعفری و آقای محمد رضا حکیمی که از آثارش انتقاد کنند و در نهایت امر توصیه بگذاری. من گفتم بسیار خوب ولی به شرط این که کتباً بنویسد. مقارن با حرکتش به خارج اطلاع پیدا کردم که تنها به آقای حکیمی نوشته که شما مجازی نوشته‌های مرا نقد کنی. در اروپا خبر موثق این بود که گفته بود تا یک سال کاری نخواهم کرد جز اصلاح نوشته‌های خودم و یکی از دوستان نزدیک حضرت عالی نقل کرد که به او گفته بود منتظرم فلانی به اروپا بیاید راجع به اصلاح کتابهایم با او مشورت کنم و البته من این جهت را تحسین کردم و دلیل حسن نیت او و سوءنیت اطرافیانش در ایران گرفتم. روی این حساب می‌بایست از نشر آثارش قبل از اصلاح و تجدید نظر لااقل وسیله آقای حکیمی که کتباً به او اجازه داده است جلوگیری شود. ولی افرادی که اخیراً تصمیم گرفته‌اند او را مظهر رنسانس اسلامی قرار دهند و راه را برای اظهارنظرهای خود در اصول و فروع اسلام باز کنند، در شعاع وسیعی به نشر و تکثیر همه آثار او پرداخته‌اند. بنده فکر می‌کنم اگر صلاح می‌دانید برخی از ارادتمندان خودتان در اروپا و امریکا که همسأً ناشر آثار و افکار او هستند یادآوری فرمایید که قبل از انجام اصلاحات وسیله آقای حکیمی یا گروهی که خودتان تعیین می‌فرمایید از نشر آثارش جلوگیری شود و اگر هم صلاح نمی‌دانید که در کار او مستقیماً دخالتی فرمایید راه دیگری باید اندیشید.

بسیار خوب است و برای شناختن ماهیت این شخص لازم است که حضرت عالی مجموعه مقالات او را در کیهان که یک سال و نیم پیش چاپ شد شخصاً مطالعه فرمایید. این مقالات دو قسمت است:

یک قسمت بر ضد مارکسیسم است که مقالات خوبی بود و ایرادهای کمی داشت از نظر معارف اسلامی، ولی قسمت دوم مقالاتی بود درباره ملیت ایرانی (و مستقلاً ماشین شده) و در حقیقت فلسفه‌ای بود برای ملیت ایرانی و قطعاً تا کنون احدی از ملیت ایرانی به این خوبی، و مستند به یک فلسفه امروز پسند، دفاع نکرده است.

شایسته است نام آن را فلسفه رستاخیز بگذاریم. خلاصه این مقالات که یک کتاب می‌شود این بود که ملاک ملیت خون و نژاد که امروز محکوم است، نیست. ملاک ملیت فرهنگ است و فرهنگ به حکم این که زاده تاریخ است نه چیز دیگر در ملت‌های مختلف، مختلف است. فرهنگ هر قوم روح آن قوم و شخصیت اجتماعی آنها را می‌سازد. خود و «من» واقعی هر قوم فرهنگ آن قوم است، هر قوم که فرهنگ مستمر نداشته نابود شده است. ما ایرانیان فرهنگ دو هزار و پانصدساله داریم که ملاک شخصیت وجودی ما و من واقعی ما و خویشن اصلی ماست. در طول تاریخ حوادثی پیش آمد که خواست ما را از خود واقعی ما بیگانه کند ولی ما هر نوبت، به خود آمدیم و به خود واقعی بازگشتیم. آن سه جریان عبارت بود از حمله اسکندر، حمله عرب، حمله مغول. در این میان پیش از همه درباره حمله عرب بحث کرده و نهضت شعوبیگری را تقدیس کرده است. آن‌گاه گفته اسلام برای ما ایدئولوژی است نه فرهنگ، و اسلام نیامده که فرهنگ ما را عوض کند و فرهنگ واحد به وجود آورد، بلکه تعدد فرهنگها را به رسمیت می‌شناسد و همان‌طور که تعدد نژادی را یک واقعیت می‌داند، آیه کریمه انا خلقناکم من ذکر و انشی و جعلناکم شعوباً و قبائل ناظر بر این است که اختلافات نژادی و اختلافات فرهنگی که اولی ساخته طبیعت است و دومی ساخته تاریخ باید به جای خود محفوظ باشد. ادعا کرده که ایدئولوژی ما روی فرهنگ ما اثر گذاشته و فرهنگ ما روی ایدئولوژی ما، لهذا ایرانیت ما ایرانیت اسلامی شده است. و اسلام ما اسلام ایرانی شده است. با این بیان عملاً و ضمناً نه صریحاً فرهنگ واحدی به نام فرهنگ اسلامی را انکار کرده است و صریحاً شخصیت‌هایی نظیر بوعلی و ابوریحان و خواجه نصیرالدین و ملاصدرا را وابسته فرهنگ ایرانی دانسته است، یعنی فرهنگ اینها ادامه فرهنگ ایرانی است.

این مقالات بسیار خواندنی است. در انتساب آنها به او شکی نیست. به بعضیها مثل آقای خامنه‌ای و آقای بهشتی گفته مال من است، ولی مدعی شده که من اینها را چندین سال پیش نوشته‌ام و اینها آنها را پیدا کرده و چاپ کرده‌اند. در صورتی که دلایل به قدر کافی هست که مقالات جدید است. به هر حال مطالعه حضرت‌عالی بسیار مفید است... (۲۶۷-۲۷۱).

حال اگر کسی بگوید و با تأکید هم بگوید و هم بنویسد که چون «من» مطلبی از آیت‌الله مطهری علیه شریعتی نشنیده‌ام یا نخوانده‌ام و یا ندیده‌ام، به هیچ وجه قبول ندارم که مطهری با آراء شریعتی مخالف بوده است. به وی چه می‌توان گفت؟

• در خاطرات خود نوشته بودم که «شهادت» خواندن دکتر شریعتی، فقط برای این بود که مردم را علیه رژیم تحریک کند و دلائل متعدد برای روشن ساختن این موضوع ذکر کرده بودم. اینک در اسناد منتشر شده ساواک، اصل و ترجمه گواهی پزشک قانونی انگلستان درباره علت درگذشت شریعتی به شرح زیرین چاپ شده است:

پزشک قانونی «سات همپتون» به نام Emanuel در پی کالبدشکافی که به وسیله دکتر R. A. Goodbody آسیب‌شناس منطقه همپشایر انجام گرفت، علت مرگ را این گونه اعلام کرد:

الف - حمله قلبی؛ ب - انسداد شرایین قلب؛ ج - فرسیدن خون به قلب  
(۲۵۲).

عکس این گواهی با عنوان Certified Copy of an Entry درباره Ali Mazinani در صفحه ۷۷۶ کتاب مورد بحث ما چاپ شده است. در ضمن این گواهی حاکی از آن است که دکتر شریعتی با گذرنامه‌ای به نام «علی مزینانی»، نه «علی شریعتی مزینانی» یا «هللی شریعتی» به خارج از کشور سفر کرده بوده است.

• در خاطرات خود نوشته بودم که پس از درگذشت دکتر شریعتی، یاران و هواخواهانش هرچه کوشیدند تا آیت‌الله خمینی که در تبعید به سر می‌برد اعلامیه‌ای صادر کند، وی نپذیرفت با این استدلال که او وهابی‌ست. اینک اطلاعات بیشتری در اختیار ماست. نامه‌ها و تلگرافهای متعدد تسلیتی از سوی انجمنهای دانشجویی ایرانی از سراسر دنیا و دیگر سازمانها درباره شهادت دکتر شریعتی خطاب به آیت‌الله خمینی فرستاده می‌شود. وی به هیچ یک از آنها پاسخ نمی‌دهد. یاران شریعتی دکتر ابراهیم یزدی را به نجف می‌فرستند تا آیت‌الله را وادارد که جوابی به آن نامه‌ها و تلگرافها بدهد. ولی آیت‌الله با نوشتن نامه زیر خطاب به دکتر ابراهیم یزدی به تاریخ شعبان المعظم ۹۷ خود را به تقاضای دکتر یزدی و یارانش آشنا نشان نمی‌دهد:

بسمه تعالی. جناب آقای دکتر یزدی ای‌ده‌الله تعالی. پس از اهداء سلام تلگرافهای زیادی از اروپا و امریکا از طرف اتحادیه انجمنهای اسلامی دانشجویان در اروپا و انجمنهای اسلامی دانشجویان در امریکا از بخشهای مختلف و از سایر برادران محترم مقیم خارج کشور ای‌ده‌الله تعالی در تقد

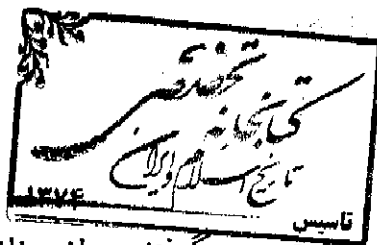
دکتر علی شریعتی واصل شد و چون جواب به تمام آنها از جهانی میسر نیست و تفکیک صحیح نمی‌باشد از جناب عالی تقاضا دارم تشکر این جانب را به همه برادران محترم ایده‌الله تعالی ابلاغ نمایید. این جانب در این نفسهای آخر عمر امیدم به طبقه جوان عموماً و دانشجویان در خارج و داخل اعم از روحانی و غیره می‌باشد... (تأکیدها از نویسنده این سطور است).

و آن‌گاه به جوانان توصیه می‌کند:

مطمئن باشند با عرضه اسلام به آن‌طور که هست و اصلاح ابهامها و کجرویها و انحرافها که به دست بدخواهان انجام یافته... از برکات و انوار آن بهره‌مند شوند... طبقه جوان روشن بین در خارج و داخل روابط خود را محکم و در زیر پرچم اسلام که تنها پرچم توحید است یک دل و یک صدا از حق انسانیت و انسانها دفاع کنند... و باید با کمال هوشیاری از عناصر مرموزی که درصدد تفرقه بین انجمنهای اسلامیست و مطمئناً از عمال اجانب هستند احتراز کنند و آنها را از جمع خود طرد نمایند و اعتصموا بحبل الله جميعاً و لا تفرقوا. والسلام علیکم ورحمة الله و برکاته. روح‌الله الموسوی الخمینی (۷۸۰-۷۸۱).

مؤلف کتاب می‌نویسد دکتر ابراهیم یزدی هرچه کوشید تا آیت‌الله خمینی در نامه خود، لااقل پیش از نام دکتر علی شریعتی لفظ «شهید» یا «مرحوم» را بیفزاید، وی نپذیرفت. و دکتر یزدی دست از پا درازتر بازگشت و یاران شریعتی مصلحت ندانستند اصولاً نامه آیت‌الله خمینی را منتشر سازند (۲۵۴-۲۵۵).

• در خاطرات خود نوشته بودم که پس از درگذشت دکتر شریعتی افرادی چون دکتر ابراهیم یزدی و صادق قطب‌زاده در لندن جمع شدند و برای مقابله با دولت ایران که قصد داشت با تشییع مفصل از جنازه دکتر شریعتی از محبوبیت وی در نزد مردم بکاهد، تصمیم گرفتند جنازه او را به زینبیه شام ببرند. اینک در این باب بخشی از مقاله «ح. ب.» (به احتمال قوی غلامحسین باقرزاده) را که زیر عنوان «به یاد دومین سالگرد مرگ مشکوک دکتر علی شریعتی، مردی که زندگی‌اش همه هدف بود...» در مجله ایرانشهر (دوره جدید، شماره مسلسل ۳۰ مورخ ۲۹ خرداد ۱۳۵۸، ص ۱۰-۱۳) چاپ شده است نقل می‌کنم تا ملاحظه بفرمایید چگونه پس از مرگ شریعتی صادق قطب‌زاده و ابوالحسن بنی‌صدر از پاریس، دکتر یزدی از امریکا، صادق طباطبائی از آلمان، میناجی از بنیانگذاران حسینیه ارشاد که در انگلیس بوده است و چند تن دیگر، بی‌حضور



خویشان شریعتی، درباره کفن و دفن وی تصمیم گرفتند و از جنازه شریعتی برای ایجاد رابطه دوستانه بین امام موسی صدر و یاسر عرفات بهره برداری کردند:

«... دکتر با دخترانش در آن شب گفتنی زیاد داشت و علی‌رغم خستگی همه تا ساعتیایی پس از نیمه‌شب به گفتگو نشستند. سپس دکتر به اتاق خود رفت و همه خوابیدند. صبح یکشنبه ساعت از ده می‌گذشت و دکتر از اتاقش بیرون نیامده بود. به در زدند و جوابی نشنیدند و وقتی به داخل اتاق رفتند دکتر در وسط اتاق افتاده بود... [چنین است در اصل] علت واقعی مرگ شریعتی (که کالبد شکافی آن با تأخیر انجام شد) هرگز دانسته نشد ولی کیفیت این مرگ و شرایط مشکوک آن، که چیزی در ردیف مرگ تختی، صمد بهرنگی و جلال آل‌احمد بود، شائیه طبیعی بودن آن را از بین برد و به او لقب شهید داد.

شریعتی که خود پایه‌گذار مکتبی در شهادت بود اکنون خود به خیل شهیدان که به گفته او «قلب تاریخ» اند می‌پیوست. زندگی شریعتی در یک کلمه، هدف بود. او که «ولتر» مذهب شیعه لقب گرفته بود در پی آن بود که ارزشهای مترقی جدیدی از مذهب و به خصوص از شیعه ارائه کند و در ورای هر سنت و شعار این مذهب دنبال حقیقتی می‌گشت و گاه دریایی کشف می‌کرد. تمایز زیبا و مترقی او از مذهب وسیله‌ای شد که در طول چند سال کوتاه، قشر عظیمی از جوانان و روشنفکران مذهبی را به طرف خود ایده‌های خود جلب کند و سخنرانیها و درسهایش جمعهای چند هزار نفری را به خود می‌کشید و مقالات و نوشته‌هایش بارها و بارها تکثیر و پخش می‌شد.

او دنبال ایده آل می‌گشت و به مکاتب مادی طعن می‌زد. از فلسفه نیز دل خوشی نداشت و مذهب رسمی را که در شکل روحانیت دربار صفوی و مانند آن متجلی می‌شد به‌سختی می‌کوبید. این مسأله اخیر یکی از عواملی بود که قشری از روحانیت را در برابر او به مصاف کشید و جزوه‌ها و مقالات و کتابها علیه او و نوشته‌هایش به‌تحریر درآمد و در منبرها به انواع و اقسام تهمتها از وهابیت تا بهائیگری و مانند آن متهم شد. شریعتی حقانیت خود را در این سیل تهمتها و افتراها می‌یافت و زیبا و محکم آنها را می‌کوفت. بازداشت و ممنوعیت شریعتی از کار و سپس مهاجرت و مرگ او در شرایط مشکوک در غربت، دلایل قاطع دیگری بر حقانیت او در برابر دشمنانش شدند که یکسره سیل تبلیغات دشمنانه علیه او را از کار انداخت و اکنون دو سال پس از مرگش در اوج قدرت جدید روحانیت، شریعتی صحیح فرهنگ مذهبی ایران را بلاعارض در اختیار گرفته است. زندگی هدف‌دار او اکنون جای خود را به زندگی دیگری که پس

از مرگش آغاز می‌شد داده بود... [در اصل چنین است].

... و مرگش وسیله‌ای شد [در اصل چنین است].

۲۴ ساعت از مرگ شریعی بیش نگذشته بود که عده زیادی از دوستان و علاقه‌مندان او به تدریج در انگلیس جمع شدند. سپس جلسه‌ای تشکیل شد که اعضای اصلی آن را قطب‌زاده و بنی‌صدر از پاریس، دکتر یزدی از امریکا، صادق طباطبائی از آلمان، میناچی از ایران و یکی دو نفر دیگر از انگلیس تشکیل می‌دادند. دکتر میناچی که از بنیانگذاران حسینیه ارشاد بود اتفاقاً در همان ایام در انگلیس به سر می‌برد. موضوع اصلی جلسه، تصمیم‌گیری دربارهٔ جنازهٔ دکتر شریعی و مسأله کفن و دفن او بود.\*

در ایران جنب و جوش زیادی شروع شده بود و گروه زیادی از دوستان شریعی در تهران و مشهد در تماس با بازماندگان او در حال گفتگو دربارهٔ چگونگی انتقال جنازه به ایران و تشییع و کفن و دفن آن بودند. انتشار وسیع و تکان‌دهندهٔ خبر، موج عظیمی در بین قشر عظیم علاقه‌مندان شریعی ایجاد کرده بود و آمادگی وسیعی برای استقبال از جنازهٔ او پیش‌بینی می‌شد. پس از گفتگوهای زیاد قرار شد استاد شریعی، پدر دکتر، با وجود نقاهت جسمی و روحی زیاد برای این امر از مشهد به تهران بیاید. عدهٔ معتنابی از دوستان شریعی از مشهد به تهران آمدند و چندین روز سرگرم تدارک عمل بودند. ولی علی‌رغم این تدارکات، در لندن تصمیمات دیگری در جریان بود... [در اصل چنین است].

ابتدا مسألهٔ انتقال جسد به تهران حتمی و طبیعی به نظر می‌رسید. آنچه که مطرح بود کیفیت آن بود. چرا که رژیم ضمن انتشار خبر درگذشت شریعی در روزنامه‌ها به سفارتخانهٔ خود در انگلیس دستور داده بود تا در انتقال جسد به تهران «همکاریهای لازم» را معمول دارد و زمزمه‌هایی بلند شد که رژیم قصد دارد نوعی استقبال رسمی از جنازه به عمل آورد و «به این وسیله دکتر شریعی را بدنام کند.» این مسأله در جمع تشکیل شده در لندن مطرح و بزرگ شد. بر اساس آن، این نتیجه گرفته شد که اساساً جنازه نباید به ایران انتقال یابد و باید به این وسیله «توطئهٔ رژیم خنثی شود.» پس از جمع یاد شده، یزدی، قطب‌زاده و طباطبائی مصرأ پای این نظر ایستادند و روی آن استدلال کردند، و به جای آن انتقال جنازه به سوریه را پیشنهاد کردند «تا جنازه به امانت آن‌جا \* از جمع یاد شده در این گزارش، در حال حاضر، صادق قطب‌زاده سرپرست کل رادیو تلویزیون، دکتر یزدی وزیر امور خارجه، دکتر میناچی وزیر ارشاد ملی، صادق طباطبائی معاون وزیر کشور و دکتر جبران معاون نخست‌وزیر هستند. در جریان فوق آقای شبستری امام مرکز اسلامی هامبورگ نیز تصادفاً در لندن به سر می‌برد و تفصیل جنازه را به تقاضای جمع یاد شده به عهده گرفت ولی از شرکت در جمع و تصمیم‌گیریهای آن خودداری کرد.

گذاشته شود و سپس در فرصت مناسبی به ایران انتقال یابد.»  
 وضع عجیبی پیش آمده بود. اولاً چگونه جمعی که یک مرتبه از گوشه و کنار سر  
 جنازه دکتر جمع شده (و برخی از آنها حتی به عمر خود دکتر را ندیده‌اند) به خود اجازه  
 می‌دهد که سر خود و بدون کسب نظر از بازماندگان متوفی درباره محل دفن جنازه او  
 تصمیم بگیرد. ثانیاً چرا از بین همه جاهای دیگر دمشق انتخاب شد. درمقابل این  
 سوالات، البته پیشنهادکنندگان استدلالی داشتند. آنها مدعی بودند که توطئه رژیم  
 برای سوء استفاده از جنازه شریعتی واقعاً جدی‌ست و بستگان و اطرافیان دکتر در ایران  
 به آن توجه ندارند، و به این وسیله هر نوع استدلال مخالفی را یکسره طرد می‌کردند.  
 (این موقعی بود که در ایران فعالینهای سیاسی باز، علیه رژیم تازه شروع شده بود و امکان  
 تبدیل مراسم تشییع جنازه دکتر شریعتی به یک تظاهرات وسیع ضد دولتی زیاد بود.) در  
 مورد امکان دفن در محلهای دیگر نیز، اروپا که «بلاد کفر» بود و وقتی مثلاً عراقی  
 پیشنهاد شد که به ایران نزدیکتر است و سنه نیز بزرگان مذهبی زیادی از ایران در  
 آنجا دفن شده‌اند، آن را به دلیل «مشکلات عمل و وضع حکومت فاشیستی آنجا»  
 مطرود شمردند. بهر حال، از جمع یاد شده، سه نفر فوق روی این مسأله اصرار داشتند.  
 دکتر میناچی که ضمناً به عنوان رابط بین این جمع و تهران عمل می‌کرد موضع بیطرفی  
 گرفته بود و به این ترتیب اعتراض یکی دو نفر دیگر از جمع که علی‌رغم استدلالات  
 گروه سه نفره انگیزه‌های واقعی عمل را می‌دانستند به‌جایی نرسید.

#### انگیزه واقعی عمل چه بود؟

جنگ داخلی لبنان دو سال بود ادامه داشت. در این جنگ نیروهای مترقی چپ  
 (مسلمان) به همراه فلسطینیها در برابر توطئه مشترک اسرائیل و نیروهای دست راستی  
 (مسیحی) لبنان قرار داشتند. جنگ بیداد می‌کرد و فداکاریهای عظیم نیروهای وطنی و  
 فلسطینیها توانسته بود موفقیتهایی نصیب آنها کند. اواسط سال ۱۳۵۵ پیروزیهایی  
 نصیب نیروهای چپ و فلسطینیها شد که می‌رفت تا مسأله لبنان را یکسره حل کند.  
 نگرانیها و تهدیدهایی از طرف امریکا و اسرائیل مطرح شد و سوریه به بهانه امکان  
 دخالت اسرائیل در جنگ داخلی لبنان نیروهای خود را وارد این کشور کرد و جلوی  
 پیشروی نیروهای چپ و فلسطینی را گرفت. این دخالت در سرنوشت جنگهای لبنان  
 تعیین کننده بود. نیروهای سوریه نه تنها جلو پیشروی نیروهای چپ و فلسطینی را گرفتند،  
 بلکه با بازگذاشتن دست نیروهای دست راستی عملاً فاجعه عظیم قتل عام فلسطینیهای تل  
 زعتر را وسیله شدند. فلسطینیهای مقیم این اردوگاه نزدیک دو ماه در برابر محاصره و

م  
و  
ای  
از  
چی  
وع  
در  
به  
در  
از  
با  
می  
ولی  
نین  
لمرح  
ا  
به  
زم  
زه  
به  
شده  
نباید  
یاد  
دلایل  
نجا  
نوزیر  
نوزیر  
نازه را

تیرباران شدید نیروهای دست راستی شجاعانه تا آخرین نفر مقاومت کردند و سایر نیروهای فلسطینی و چپ به علت ممانعت سوریها نتوانستند به حمایت از آنان برخیزند. دخالت سوریه در لبنان طبعاً با استقبال نیروهای دست راستی روبرو شد و در طرف مقابل، اعتراضات شدیدی از طرف نیروهای مسلمان و فلسطینی را برانگیخت. ولی در این جناح نیز سوریه بدون حمایت نبود: امام موسی صدر رهبر شیعیان لبنان که در جنوب این کشور (صحنه حملات مداوم اسرائیل) نفوذ زیادی داشت و دارای یک سازمان نظامی نسبتاً کوچک به نام «امل» نیز بود رسماً و علناً از دخالت سوریه در لبنان حمایت کرد و خواستار تغییر عهدنامه قاهره شد. (عهدنامه قاهره بین لبنان و فلسطینها منعقد شده بود و بر اساس آن فلسطینها حق عمل محدودی در جنوب لبنان داشتند. در جریان جنگ داخلی لبنان، نیروهای دست راستی خواستار تغییر این عهدنامه و محدود ساختن بیشتر فعالیت فلسطینها بودند.) این موضعگیری امام موسی صدر عکس العمل شدیدی در بین نیروهای مسلمان ایجاد کرد. از جمله، نیروهای مذهبی ایرانی که به لحاظ علائق شیعی، در گذشته توجه خاصی به نقش امام صدر در لبنان داشتند و «جنبش محرومان» به رهبری او را به عنوان یک جریان مبارز مترقی تلقی می‌کردند، در برابر این موضعگیری حالت بهت آمیزی به خود گرفتند.

توجیه عمل موسی صدر در افکار عمومی مذهبیان ایرانی احتیاج به یک دستگاه روابط عمومی داشت و این مهم را، نهضت آزادی ایران (خارج از کشور)، و انجمنهای اسلامی دانشجویان ایرانی در اروپا و آمریکا به عهده گرفتند. نهضت آزادی را در اروپا و آمریکا دکتر یزدی و قطب‌زاده اداره می‌کردند و اتحادیه انجمنهای اسلامی نیز اخیراً تحت نفوذ «نهضت» درآمده بود و صادق طباطبائی پسر خواهر امام صدر، در رهبری آن قرار داشت.

مصطفی چمران یکی از اعضای سه‌گانه رهبری نهضت که خود سالها مقیم لبنان بود و در دستگاه امام صدر نقش مهمی داشت راهی غرب شد و در سخنرانیهای خود ضمن شکستن همه کاسه‌کوزه‌های بحران لبنان بر سر جناح چپ، جنبش فلسطین و نیروهای مترقی لبنان، به توجیه‌گری موضع امام صدر پرداخت. پیام مجاهد ارگان نهضت آزادی ایران (خارج از کشور)، در چندین شماره خود با ارائه تحلیلهایی که چمران تهیه می‌کرد و یزدی و قطب‌زاده آن را تفصیل می‌دادند همین نقش را ادامه می‌داد. نشریه قدس که از طرف «کمیته فلسطین» انجمنهای اسلامی دانشجویان اروپا ظاهراً برای دفاع از فلسطین منتشر می‌شد نیز به این کارزار پیوست. این تبلیغات، علی‌رغم وسعت آن،

گرچه توانسته بود نیروهای مذهبی تابع این سازمان را تا حدی متقاعد کند، در این امر چندان موفق نبود و به هر حال هیأت توجیه کننده نقش امام صدر می باستی از هر موقعیتی برای این وظیفه خود بهره برداری کند و اکنون جنازه بیروح شریعتی برای این امر وسیله بدی نبود. جنازه به دمشق انتقال می یافت. امام صدر از یک طرف موافقت سوریه را برای این امر بدون اشکال می گرفت و از طرف دیگر بر جنازه نماز می خواند و سخنرانی می کرد، و به این ترقیب محبوبیت وسیع شریعتی می توانست تا حدی به اعاده حیثیت امام صدر کمک کند.

و چنین شد.

اعتراضات و سوالات پیاپی بستگان و طرفداران شریعتی در تهران نسبت به این تصمیم با جوابهای گنگ و کلی «صلاح نیست» و... [در اصل چنین است] روبرو شد. برای اجرای این تصمیم بالاخره موافقت یکی از بازماندگان لازم بود و احسان شریعتی ۱۸ ساله که در آن موقع در امریکا به سر می برد و تحت نظر دکتر یزدی قرار داشت به سادگی قانع می شد و دو روز بعد که احسان وارد لندن شد همین طور هم شد، و به این ترقیب مقدمات امر به سرعت فراهم گردید. یکشنبه هفته بعد جنازه راهی دمشق بود و در جلسه ای که در لندن برگزار شد دکتر یزدی از این عمل به عنوان یک عمل انقلابی که توطئه رژیم را نقش بر آب کرده یاد نمود. (همین ادعا را دکتر یزدی ماه گذشته در سالگرد شریعتی در حسینیه ارشاد تهران تکرار کرد).

در تهران جنب و جوش ادامه داشت و چون از تماسهای تلفنی راه حلی به دست نیامد و گروه جمع شده در لندن بدون توضیح کافی به کار خود ادامه می داد و به پیامهای تهران توجه نداشت، خانم شریعتی عازم لندن شد و ساواک بالاخره با سفر او موافقت کرد. خبر حرکت خانم شریعتی باعث شد که در لندن به کار تسریع داده شود تا او در برابر کار انجام شده قرار گیرد. و چنین شد. یکشنبه هفته بعد، از یک طرف خانم شریعتی وارد لندن می شد و از طرف دیگر جنازه دکتر شریعتی با هواپیمای عازم دمشق بود. او نیز با همراهان رفت. در فرودگاه دمشق، امام صدر و نماینده فلسطین و جمع دیگری حضور داشتند. امام صدر بر جنازه نماز خواند و در زینیه دفن کردند. (گویا دکتر در زمان حیات خود، از بین جاهایی که اظهار تمایل کرده بود مرده اش دفن شود زینیه بوده است.) به مناسبت چهلم شهادت دکتر در بیروت مجلس مفصلی برگزار شد که در آن امام صدر و یاسر عرفات سخن گفتند. امام صدر از این جلسه برای التیام روابط خود با فلسطینیها استفاده کرد و یاسر عرفات متقابلاً آن را پذیرفت. و ارگانهای نهضت آزادی

ایران (خارج از کشور) و اتحادیه انجمنهای اسلامی دانشجویان در اروپا و امریکا توانستند با نقل و سیع این فعالیتهای استفاده تبلیغاتی منظور خود را بکنند - مسأله‌ای که با گم شدن امام صدر در لیبی در سال گذشته، دیگر کهنه شد و معصومیت و مظلومیتی که واقعه اخیر برای امام صدر ایجاد کرد اکنون بیش از هر چیز در ایران مورد استفاده تبلیغاتی به نفع او قرار گرفته است.

شریعتی گفته بود: خدایا، چگونه زیستن را تو به من بیاموز، چگونه مردن را خود خواهم دانست. سیر وقایع نشان داد که او باید در «چگونه مردن» نیز از خدا استعانت می‌جست».

### نامه‌های خوانندگان مجله

«با عرض سلام، هنگام دوباره خواندن خاطرات جناب‌عالی درباره دکتر علی شریعتی چند نکته به نظر می‌رسد مطلقاً غیرممکن است درباره دکتر شریعتی سخنی گفته

۱ - متأسفانه به نظر می‌رسد مطلقاً غیرممکن است درباره دکتر شریعتی سخنی گفته شود که آغشته به «سیاست» نباشد، خاصه این که همه اهمیت دکتر شریعتی در آمیختن آراء سیاسی برگرفته از اندیشه‌های مارکسیستی غربی بود با روایتی غیر سنتی از اسلام با انگیزه تبلیغ این ملغمه التقاطی به عنوان تئوری انقلابی برای تشکیل جامعه «عدل علی (ع)». ظاهراً دکتر شریعتی به درستی دریافته بود که نه تنها از لحاظ «جهان بینی»، بلکه در شیوه‌های «عمل اجتماعی» نیز شباهتهای شگفت‌آوری میان مارکسیسم قرن بیستم با «اسلام» قرن هفتم میلادی وجود دارد. چنین است که اگر «سیاست» از آثار دکتر شریعتی حذف گردد کمتر چیز قابل توجهی باقی خواهد ماند.

۲ - در یکی دو جای مقاله اشاره فرموده‌اید که هدف دکتر شریعتی از اخذ درجه دکتری چیز دیگری بود، اما نخواستید آن را بشکافید. به نظر بنده دکتر شریعتی می‌خواست به دانشگاه راه یابد تا بتواند مستقیماً با دانشجویان جوان تماس داشته باشد و با استفاده از اتوریته معلمی و احترام فوق‌العاده‌ای که محصل و دانشجوی ایرانی برای معلم و استادش قائل است، و نیز خالی‌الذهن بودن اکثر دانشجویان ایرانی از وقایع اجتماعی و سیاسی و علمی در جهان خارج، ایشان را به مسیری سوق دهد که از لحاظ سیاسی به نظرش درست می‌آمده است. خاصه این که سهل‌گیری او در مورد درس و بحث شاگردان عامل بزرگی در جلب نظر دانشجویان به او بوده است. گذشته از آن عنوان «استاد دانشگاه» در آن زمان (به مراتب بیش از حالا) ارج و قربی داشت و بهتر می‌شد با پناه گرفتن در پشت آن، هر نظریه غیرمنسجم و حتی نامعقولی را مشروعیت